
علمدار عاشقی
سخنان و زبان حال
امام حسین ع و ساقی دشت کربلا ع


بسم الله الرحمن الرحیم

علمدار عاشقی

نویسنده:

علی تقوی دهکلانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

علمدار عاشقی: سخنان و زبان حال امام حسین و ساقی دشت کربلا علیهما السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: تقوی دهکلانی، علی

عنوان و نام پدیدآور: علمدار عاشقی: سخنان و زبان حال امام حسین و ساقی دشت کربلا علیهما السلام / مولف علی تقوی دهکلانی.

مشخصات نشر: قم: مسجد جمکران(قم ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۱۰۸ص.

شابک: ۱۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۸۹-۶

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت

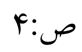
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۸۱۶۴

ص:۱

روایت




ص:۶

عن زراره عن أبی جعفرعلیه السلام فی حَدِیث قَالَ ذِرْوَهُ الأمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَی الرَّحْمَنِ الطَّاعَهُ لِلْإِمام بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ أَما لَوْ أَنَّ رَجُلاً قامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلايَهَ وَلِیِ اللَّهِ فَيُوَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ ما كانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِی ثَوَابِهِ وَ لا كانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ.

راه گشا و کلید هر مشکلی و درب تمام اشیاء و رضایت خداوند رحمان، اطاعت امام بعد از شناخت امام است.

آگاه باشید اگر فردی شب زنده داری نماید و روزها را روز بگیرد و همه اموالش را (در راه خدا) صدق بدهد تمام عمرش را حجّ انجام دهد ولی ولایت ولی اللّه را نشناسد تا او را ولی خود قرار دهد، تمام اعمال خود را با هدایت امام انجام ندهد حقّ هیچ ثوابی از جانب خداوند متعال را ندارد و اهل ایمان هم نخواهد بود.

وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۹.

ص:۷

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

با سلام به محضر آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

خوانندگان محترم! نوشتار حاضر چکیده ای از رابطه ی عباس بن علی با مولای خود حسین بن علی علیهماالسلام می باشد که در چهارده گفتار جمع آوری گردیده، سعی شده روان و ساده بیان گردد تا جوانان و نوجوانان به مقتضای حال و هوای سنین خود، در رابطه این دو امام و مأموم غرق گردند و ولایت مداری عباس علیه السلام را بهتر بشناسند.

تلاش بر این بود که این مجموعه با سند نقل گردد؛ اما به خاطر شلوغ نشدن متن فقط در جاهای ضروری سند حدیث در پاورقی ذکر گردید. این گفتار، یا متن سخنان این دو بزرگوار می باشد و یا آیات قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السلام است که به صورت زبان حال، بیان گردیده است. هدف مان خدمت به آل محمد علیهم السلام است، عارفانه، عاشقانه و عاقلانه. نقص و کاستی ما، زیاد است. لطف اهل بیت علیهم السلام بر ما بی پایان می باشد. چشم پوشی خوانندگان محترم از خطای ما، کم نباشد.

قم خدمت گزار ناچیز اهل بیت علیهم السلام

علی تقوی دهکلانی

ص:۹

امام حسین علیه السلام و دوران خردسالی

من حسینم. فرزند وصی رسول الله صلی الله علیه و آله، نوه دختری خاتم رسولان صلی الله علیه و آله، وارث سر سلسله ی همه ی انبیا، فرزند یگانه کوثر هستی؛ همان فاطمه ای که از غضب او، خدا غضب ناک و از خشنودی او، خدا خشنود می گردد. (۱) .

من امام مسلمین هستم، اطاعت من از طرف خدا واجب گردیده، یکی از پنج تن آل عبا می باشم؛ همان خاندانی که خداوند اراده طهارت و زدودن هرگونه رجس و پلیدی را از آن ها نمود (۲) هر کس به ما خاندان عصمت و طهارت چنگ زند رستگار می شود. ما خاندان وحی «جز کلام خدا حرفی نمی زنیم و آنچه می گوییم، همان کلام خداست.» (۳) .

ما فرزند آن رسولی هستیم که خدایش او را اسوه ی عالمیان (۴) .

ص:۱۱

۱- ۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹.

۲- ۲. سوره احزاب، آیه ۳۳ (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا).

۳- ۳. سوره نجم، آیه ۲ و ۳.

۴- ۴. سوره احزاب، آیه ۶؛ لقد کان لکم فی رسول الله أسوه حسنه.

خواند و او را به خلق عظیم (۱) ستایش کرد؛ اما دنیا و آنچه در آن هست را متاع قلیل (۲) خواند. من امامی هستم که از سوی خداونـد توسط امام قبل خود برگزیـده شدم، همچنان که پیامبر اعظم صـلی الله علیه و آله پدرم امیرالمؤمنین علیه السـلام را در غدیر خم نصب نمود. مثل انتخاب تمام پیامبران گذشته؛ زیرا پیامبران و امامان الهی، هرگز انسان ها را سرگردان رها نکردند و بدون معرفی راهنما، از میان مردم نمی رفتند.

ما لطف بزرگ خـدای سـبحان بر بشـریت هستیم و این لطف بر خالق حکیم واجب است؛ زیرا او مصالح و مفاسد خلق خود را می شـناسد و چون لطیف خبیر (۳) است، می دانـد که بشـر بدون امام، راه نجات را انتخاب نخواهد کرد. پس واجب است که امام برای مردم فرستاده شود تا راهنما را، درست تشخیص دهند.

سوم شعبان سال چهارم هجرت بود که قدم به دنیای فانی نهادم، گرچه از دامن بزرگ بانوی آفرینش، فخر زنان دو جهان پا به عرصه ی هستی گذاشـتم؛ اما ما، اهل دنیا نبودیم. از باب اتمام نعمت پروردگار به مردم، به این منزل زودگـذر آمدیم. آن گاه که چشم باز نمودم، خود را در دسـتان آسـمانی جد اطهرم، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دیدم. از چشمه سار محبت نبی رحمت صلی الله علیه و آله سیراب گشتم. پدرم

۱- ۵. سوره قلم، آیه ۴؛ و انک لعلی خلق عظیم.

۲- ۶. سوره نحل، آیه ۱۱۷.

۳- ۷. سوره حج، آیه ۶۳.

علی بن ابی طالب علیه السلام دروازه ی شهر علم نبوت است و مادرم زهرای خلقت، مادر پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله...

لحظاتم با صدای بال های جبرئیل سپری می گشت و چشمانم با لب های وحی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آرام می گرفت. در بیداری ام، دوای درد بی قراری ام، پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در کنار او به خواب می رفتم. در وقت بازی های کودکانه، صدای قرآن رسول رحمت صلی الله علیه و آله آن هنگام که هم بازی ام بود، مرا سرگرم می کرد. من بودم با تفسیر آیات او؛ من بودم و رابطه ی عاشق و معشوقی چون خدا و رسول صلی الله علیه و آله. علم آموزی، در مکتب خلق عظیم هستی بودم و پرورش می یافتم.

من بودم با رابطه ی مرید و مرادی؛ چون محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیهماالسلام به خدا رابطه بابای من با برادرش رسول رأفت و رحمت علیهماالسلام از همه ی رابطه ها جدا بود. من بودم و نقشه های دفاع از کیان اسلام. من بودم با فنون نظامی غزوات نبی صلی الله علیه و آله و آهنگ عزیزترین شمشیر اسلام، ذوالفقار بابای من علی علیه السلام.

من بودم با راز و نیاز نیمه شب های مادرم زهرا علیهاالسلام و ازدحام ملایک آسمان و من بودم در مکتب نبوی صلی الله علیه و آله آموزگارانی چون زهرا و علی علیهماالسلام، فلسفه خلقت در خانه ای جمع شده بودیم، پنج تن آل عبا گرد هم آمده بودیم؛ که اگر زمین و آسمانی بنا شده، همه به خاطر برکت این خاندان می باشد.

خاطرات زندگی ام در کنار جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بی پایان است.

ص:۱۳

روزی شنیدم که می فرمود: «خدای متعال، کارهای مهم و بزرگ را دوست می دارد و کارهای پست و حقیر را نمی پسندد» (۱) می فرمود: «در سمت راست عرش خدای عزوجل نوشته است: حسین چراغ هدایت، کشتی نجات و امام خیر و برکت است» (۲) همیشه مرا به دوش خود می نهاد تا احساس آرامش نماید و چنین زمزمه می فرمود: حسین از من است و من نیز از حسین هستم. (۳) .

تا سال دهم هجرت که حدود هفت بهار از عمر خود را پشت سر گذاشتم در دامن جدم پرورش یافتم، در آن دوران کمبودی احساس نمی کردم. گرمای وجود پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و دو زوج بی بدیل خلقت، آرامش جان فزایی به من می داد.

همه وقت، کلام خدا را از لب های مبارک پیامبر و پدر و مادرم علیهم السلام می شنیدم و چه شیرین بود سفارش های آن رسول مهربانی که «هر کس خدا را اطاعت کند، خدا او را بالا می برد و هر که نیت خود را برای خدا خالص کند، خدا او را نیکو می کند و هر که به آنچه نزد خداست اطمینان داشته باشد خدای متعال او را بی نیاز فرماید و هر کس بر خدا بزرگی کند، خداوند او را خوار می گرداند». همچنین می فرمود: دو طبقه از امت من اگر اصلاح شوند،

۱- ۸. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۷۳ - عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۶۷.
۲- ۹. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۱۸۴.
۳- ۱۰. الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۷.

همه اصلاح می شوند و اگر فاسد گشتند، همه فاسد می گردند و آن فقیهان و زمامدارانند. (۱) .

کلمات آسمانی آن رسول حقیقت، نسخه سرنوشت بشریت است؛ زیرا او نسبت به مؤمنین رئوف و رحیم (۲) است.

سال دهم هجرت، غروب خورشید رسالت، هستی را داغدار ساخت. دیگر بعد پیامبر صلی الله علیه و آله اخبار آسمان از طریق وحی ختم گردید و انسان باید سرنوشت خویش را، با پیمودن راه پیامبر صلی الله علیه و آله و دستورات وصی او رقم می زد. جا داشت ما اشک دیده ی مان را برای آن نازنین به پایان می رساندیم.

اما چه می کردیم که مرگ را چاره ای نیست هر نفسی چشنده مرگ است و هیچ کس را از مرگ، گریزی نیست (۳) داغ پیامبر امان مان را ربود؛ آسایش عالم سلب شده بود. مرگ یادگار یک صد و بیست و چهار هزار عطیه آسمانی، جانسوز بود. رسولی که آنچه خوبان جهان در طول تاریخ داشتند و خواهند داشت، همه را یکجا داشت.

همان جان عالمیانی که هیچ خط ننوشته بود؛ اما نام خود را در فطرت آحاد انسان ها نوشت و کتاب کرامت های اخلاقی را برای بشریت به نگارش درآورد و واسطه نزول آیات آسمانی از سوی خالق متعال گردید.

۱- ۱۱. تحف العقول، ص ۵۷.

۲- ۱۲. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۳- ۱۳. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵ - نساء آیه ۷۸.

احساس من، در مرگ عزیز خدا وصف ناشدنی است؛ گویا هستی مرده بود، از بس دردناک بود؛ اما مگر می شد بشر سرگردان رها گردد؟! قطعا خالق حکیم، داننده جزئیات نادیدنی، چنین کاری را نمی کرد و امر هدایت را نیمه کاره رها نمی ساخت. پس مرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آغاز راه امامت بود برای هدایت بشر، تا این که بشر، به سر منزل نجات برسد و از منجلاب سردرگمی نجات یابد و راه جاودانه شدن در بهشت جاویدان را در پیش گیرد و از زندگی های پوچ و بی هدف دوری گزینند. چنین امری در مکتب ما اهل بیت علیهم السلام نهفته است.

امام علی علیه السلام «طبق سفارش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله او را غسل داد» (۱) و در فراقش نوحه گر شد...

پدرم که سال های سخت مبارزه با مشرکان و منافقان را در رکاب برادرش پشت سر نهاده بود و تمامی هستی را، از مجاهدت های خود به شگفت واداشت؛ با علم و یقینی که به خالق هستی و آخرین فرستاده او داشت، با آن رابطه بی نظیر دو عزیز خلقت، در فراق پیامبر صلی الله علیه و آله قد او را خمیده دیدم. داغ آن رسول هدایت و محرم راز خداوند عالم، او را در خود فرو برد. از طرفی مادرم که هم مادر پدرش پیامبر صلی الله علیه و آله و هم همسر پدر من، علی علیه السلام بود؛ در داغ مونس جانش حتی رمق برای حرف زدن نداشت، دیگر

۱- ۱۴. الطبقات الکبری، (ترجمه شده)، ج ۲، ص ۲۶۲.

امانش بریده شده بود. رابطه این دختر و پدر بسیار صمیمی بود، گمانم قلب مصطفی صلی الله علیه و آله و دخترش یکی بود؛ ولی در دو بدن. عجیب بود نگاه های این دختر و پدر به همدیگر. در آن داغ بزرگ چنین دختری کجا جایی امن تر از خانه پیدا نماید تا عقده های نهان در گلو را، بازگو نماید و خود را در غروب محبت های پدرانه تسکین دهد؟ تا در تاریکی شب های نبود محبت بابا آرام باشد...

ولی ای کاش! همان فقدان محبت بابا بس بود و شب های سیاه و مخوف بی حرمتی شروع نمی شد. ای کاش آب غسل پیامبر صلی الله علیه و آله می خشکید! ای کاش جمع آوری قرآن، به دست پدر، به پایان می رسید! ای کاش آمدن دشمنان به خانه ی وحی هجومی نبود و در دست آنان هیزمی نبود. ای کاش! مدینه در نداشت. ای کاش! آن خانه، دیوار نداشت...

ای آسمان ها شما بگویید چگونه شنیدم: یا ابتاه خذینی؛ فریاد مادرم در استغاثه از پدرش مرا کشت، بچه ای هفت ساله چگونه کتک مادر می بیند؟ خدایا! شاهد بودی که چگونه می گفتیم: یا جدا! یا رسول الله (۱) و می دیدیم چه کسی بر منبر جدمان و بابایمان علی علیهماالسلام تکیه می زد؟! غصب را در روز روشن، آن هم از میراث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شاهد بودیم و وارث انبیا را، تنها می دیدیم. سخت بود، به خدا سخت بود...

۱- ۱۵. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۰.

پـدر رازدار آسـمانیان و غریب در میـان زمینیان، مادرم را شـبانه غسل و کفن و دفن نمود. ما غریب بودیم. بی کس بودیم؛ اما حـال بابـای من از ما بـدتر بود. خلافت رسالت و علوم امامت را از پیامبر خاتم صـلی الله علیه و آله به امانت و یادگار داشت و کجروی هـای قوم را می دیـد، حرمت شـکنی آن مردم را مشاهـده می کرد. نظـارت بر احوال کودکـان سـر در غم فرو برده و زانوی غم بغـل کرده، آرامش بچه هـا در وصـیت مادر و فریاد گریه های کودکان در از دست دادن مادر، آن هم در سـکوت شب همراه با وصـیت های مادر علیهاالسلام: مرا مخفیانه دفن کنید، گریه نکنید، شیون نزنید، به جنازه ام رحم نمی کنند؛ همه، امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله را رنج می داد.

او هم جانش را، درون قبر تحویل دسـتان رسول خدا صلی الله علیه و آله داد و گفت: «به زودی دخترت به تو خبر خواهد داد، همدستی امت تو را بر ضد من و بر شکستن حق آن مظلومه، همه ی سرگذشت ها را از او سؤال کن ...» (۱) .

مـادرم ما را تنها نهاد. برادرم که جان من بود یک سالی از من بزرگ تر بود، او هم خاطرات زیادی با رسول الله صـلی الله علیه و آله دارد. شـکوه هـای او، در غم مـادر، تمـام ناشـدنی است. خواهرم زینب که یـک سال از من کوچک تر است با ام کلثوم مهربان که یک سال بعد از عقیله بنی هاشم، محرم تنهایی های مادرم به دنیا آمد؛ چهار طفل

۱- ۱۶. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۳ - دلائل الامامه، ص ۴۷.

خردسال بودیم در کنار محبت های آن مادر، که ناگهان پر کشید و رفت و ما تنها ماندیم. سخت بود برایم حال زینب! نگاه های او بین در و دیوار، سوز داشت. کدام تحمل را جرأت استقامت در مقابل چادر به سر کردن زینب و قرار گرفتن بر سجاده مادر بود؟!

ما که چشمان مان گم شده ای داشت، چگونه می شد آن صحنه را ندید؟ چگونه با دیدن آن، جان را در بدن آرام می کردیم؟! که ای جان! آرام باش، بی مادری سخت نیست! مگر سخت نبود؟! گویا خود، نوعی جان دادن است. ما گرچه پدری چون علی علیه السلام دلاور مرد تاریخ را داشتیم؛ اما بی مادری بال و پر شکستگی است، به خدا التیام می خواهد، التیام می خواهد...

اما چه کردند با ما...؟!

امام حسین و آمدن ام البنین علیهما السلام

ورود به خاطرات تلخ و شیرین دوران خردسالی ام ناگفته پیدا می باشد. خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله به سر می بردند، چگونه باید در غم کوثر علیهاالسلام التیام می یافتند؟

یادگاران انبیای الهی، وارثان به حق زمین، همان جگر گوشه های خاتم پیامبران و خزانه داران علوم نبوی، بی مادر گشته بودند. چه کسی مرهم زخم از دست رفتن عزیزترین مادر هستی بود؟ چه کسی توفیق و لیاقت این کار را پیدا می نمود و خود را جاودانه می ساخت؟

پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام طبق وصیت همسر بی نظیر خلقت، همان یگانه دختر عصمت، باید ازدواج می کرد. کسی در عالم، دیگر فاطمه علیهاالسلام نمی شد. زنی که تمام کمالات انسانی را در خود جمع کرده و «اگر مرد بود، خود پیامبر خدا بود»؛ با این حال زنی بود، حامل رسالتی بزرگ، مأمور مسئولیتی بس عظیم. خانه ی محقر را چنان، تدوین نمود که تا قیام قیامت عالی ترین مکتب تربیتی جامعه ی بشری خواهد بود.

ص:۲۱

بعـد از مرگ نور دیـده ی نبی صـلی الله علیه و آله و جان شوهرش علی علیه السـلام وصـی و جانشـین به حق محمد مصـطفی صلی الله علیه و آله علی مرتضـی علیه السـلام برادرش عقیـل را طلبیـد. کنیه اش ابویزیـد بود، یکی از چهار پسـر ابوطالب علیه السلام، آن انسان وارسته ی الهی. طالب، فرزند بزرگ تر بود، جعفر و عقیل و علی علیهم السلام.

جعفر همـان هم پرواز بـا ملایـک و یا همان جعفر طیار، فخر بنی هاشم. در مورد عقیل که سـخت مورد علاقه پـدرش ابوطالب بود، از پـدرم شـنیدم: در میـان عرب کسـی هماننـد عقیل در علم نسب، نبود. مردمان را خوب می شـناخت و در مردم شناسـی عـالمی ورزیـده بود. «علامه ی نسابه، فصـیح اللسان و حاضـرالجواب» بود. جواب را در دهانش، هماننـد دنـدان آماده داشت. جواب او، همانند لبه تیز شمشیر بود.

مردی شجاع و جنگنده که غزواتی را هم، در کنا پیامبر صلی الله علیه و آله برای دفاع از اسلام جنگید. آن پیامبر صفا و محبت هم، علاقه زیادی به عقیل داشت. هر وقت او را می دیدی نسبت به مشرکین قریش غضب ناک بود. آقایمان به برادرش فرمود: برای من زنی انتخـاب کن که از شـجاعان عرب باشـد تـا پسـری جنـگ جو و دلیر بیاورد. عقیل فاطمه کلابیه را پیشـنهاد داد و گفت: «فانه لیس فی العرب اشجع من آبائها» (۱) در عرب شجاع تر از پدران این زن نمی شناسم.

۱- ۱۷. بطل العلقمی، ج ۱، ص ۹۷.

چنین بود ورود خانم ام البنین به خانه ی رسالت و امامت. از روزی که قدم در خانه ما نهاد در حالی که داغدار و بال و پر شکسته بودیم، خود را مسئول می دانست.

در چشمان آن زن باوقار و متین احساس می شد که او دینی بر گردن دارد. تواضع او عجیب، رفتار او خیلی نجیب بود. کلام او گفتاری صواب و از بیهوده گویی بیزار بود. اخلاق نیکوی او خلق زیبای مادرم فاطمه علیهاالسلام را یادآور بود. هرگز نام مادرم را بدون سلام و صلوات به میان نمی آورد. در شنیدن و یا تکرار آن نام مقدس، حال عجیبی به او دست می داد.

عزت و احترام مقام زهرا علیهاالسلام را در چشم به هم زدنی از دست نمی داد و در تمام لحظات احساس می شد او خود را مدیون مادرم و فرزندانش می داند.

او زنی بود که درست فهمیده بود منزلی را انتخاب نموده که در آن، فرزندان بهترین و کامل ترین آفریده هستی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشند و چون جایگاه رسالت را می شناخت و ایمان و اعتقاد او به وحدانیت خدای سبحان کامل بود، عاشقانه در خانه ی اهل بیت عصمت و طهارت مشغول شد.

او دریافته بود که ما اهل بیت «اشباح نوری بودیم که پیرامون عرش خدای سبحان طواف می کردیم و به فرشتگان سبحان الله

و لا اله الا الله و الحمد لله می آموختیم». (1) محبت او در دل های ما جای ویژه باز نمود و به خاطر ادب و احترامش به خاندان رسالت و فرزندان زهرا علیهاالسلام او را از خود می شناختیم و در حقش دعا می کردیم.

همان دعایی که خود خواهان آن بود و حاضر بود هستی اش را قربانی نماید تا رضایت ما را به دست گیرد و با بهای رضایت یادگاران کوثر هستی، از آنان دعا گیرد. جایگاه دعای فرزندان صدیقه ی کبری علیهاالسلام برایش روشن بود و رابطه خدا با این خاندان ذکر زبانش بود.

گرچه از پنج تن آل عبا نبود ولی دائما خود را خدمت گزارشان معرفی می کرد. «هر کس ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست بدارد خدای سبحان به واسطه محبت ما، او را سود می بخشد.» (2) خوب زنی بود مادر پسران علی علیه السلام «ام البنین». خوب دینداری کرد و از امتحان بزرگ الهی در احترام به آل الله سر بلند بیرون آمد. خوشا به حال او، ملائک آسمان هم، از حال و روز او غبطه می خورند. خوب مقامی به دست آورد، جاودانه شد. رضایت اولیای الهی را به دست گرفت. او که سال ها خود را خدمت گزار فرزندان کوثر معرفی می کرد، رضایت آن بانوی یگانه ی هستی را خریداری نمود.

مگر وصیت مادر به پدر علیهماالسلام مواظبت از بچه ها نبود؟

۱- ۱۸. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۳۱۱.

۲- ۱۹. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۳۰.

کوچک ترین جسارتی به فرزندان او در زمان حضور خانم به ما نشده بود، خوشا به سعادت آن زن. لحظه ای از یاد خدا غافل نبود. دائما مشغول مناجات با پروردگارش بود.

هیچ کس از او گله ای نداشت و چیزی از مال دنیا، او را از یاد قبر و قیامت غافل نمی ساخت. توسل و توکل او، روزی قطع نمی شد. در هر حالتی تسبیح خدای سبحان داشت و در شوهرداری و خانه داری زبانزد بود. ختم کلام این که مادر فرزندان علی علیه السلام به احسن وجه پرستاری مادر از دست داده های آل پیغمبر صلی الله علیه و آله نمود؛ «خداوند هم اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد» (۱) و چه کار نیکویی بهتر و بالاتر از خدمت به ذوی القربی (۲) .

در پرورش اولاد خود هم، چهار دلاور مرد تاریخ، عباس بن علی، جعفر بن علی، عثمان بن علی و عبدالله بن علی علیه السلام را تحویل اسلام عزیز داد. جز علم دار لشکرم کسی از فرزندان آن بانو، ازدواج نکرده بود و نسلی از آنان باقی نماند؛ اما گوی سبقت را از ملایک آسمان ربودند و قهقهه زنان دیار مستان جاودانه گشتند و در روضه ی رضوان الهی برای ابد میهمان پروردگار شدند.

۱- ۲۰. سوره توبه، آیه ۱۲۰ - هود، آیه ۱۱۵ - یوسف، آیه ۹۰.

۲- ۲۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

امام حسین و ولادت عباس علیهم السلام

چهارم شعبان سال بیست و شش هجرت، صدای گریه ی کودکی در خانه ی ما طنین انداز شد و پا به عرصه هستی گذاشت. خدا حال دیگری به من داد. همه خوشحال بودند؛ ولی من از نگاه های قشنگ امیرالمؤمنین علیه السلام چیز دیگری می فهمیدم. خودم چنین حالی داشتم و دیگر احساس تنهایی نمی کردم.

جان من و برادرم امام مجتبی علیه السلام یکی بود لحظه ای از هم جدا نبودیم؛ اما ورود کودکی دیگر، پسری سوم از نسل پدرم، حرف دیگری بود. این کودک با تمام کودکان دنیا از جهاتی فرق داشت. قنداقه را دیدم، انگار وفاداری معنا می شد، ادب را تماشا می کردم. بوی عطر اخلاص نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله در اتاق پیچید، ذکر صلوات بر محمد و آل محمد آرام نمی گرفت.

گویا مادرم هم بر محمد و خاندانش علیهم السلام درود می فرستاد، او هم خوشحال بود. عجب مولودی! خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله هم، دعاگویش بود. چیزی نگذشته بود که اجر نیکوکاری آن مادر فداکار به خاندان رسول صلی الله علیه و آله داده شد. چه گلی از دامن ام البنین روئید؟ چه لطفی خدا به این زن نمود؟! ولی نگاه های مؤدبانه و محبت آمیز

مادر نوزاد، بعد تولد هم، از ما قطع نشد بلکه بیشتر این خانم به ما دل بست و ادب و احترامش را افزون تر ساخت.

دسته گلی، از بوستان علوی در دستان شجاع ترین مرد تاریخ قرار گرفت، ذکر صلوات و نگاه های بابایم به چشمان نوزاد و صورت من دیدن داشت. نام نو رسیده را عباس نهاد کسی که عبوس است و آن هنگامی است که این کودک در دفاع از دین به احدی از دشمنان خدا روی خوش نشان نخواهد داد و گره پیشانی خود را در رویارویی با خدا نشناسان باز نخواهد کرد.

آرام، آرام در خانه ی مان که همان خانه ی وحی و قدمگاه جبرئیل امین بود پرورش یافت و در آغوش فرزندان فاطمه علیهاالسلام رشد و نمو نمود، کودکی اش هم، گفتن دارد: کوچک ترین بی احترامی از او دیده نمی شد. ممیز که شد، وقتی وارد منزل می شدیم به تمام قد از جا بر می خاست و ابراز ارادت و محبت می کرد. سفارش های مادرش نسبت به فرزندان زهرا علیهاالسلام جدا ستودنی بود.

ساعت ها و روزها را پشت سر می نهاد. اندام آسمانی او پرورش می یافت و جثه ی مردانه به خود می گرفت. ورزیدگی را از پدرش، علی بن ابی طالب علیه السلام به ارث برده بود. از طرف مادر هم، وارث شجاعان عرب یعنی قبیله بنی کلاب بود. دانش آموز مکتب علی علیه السلام بود، دوم شخصیت عالم اسلام که می فرمود: اگر پرده ها کنار برود به یقین من چیزی افزوده نمی شود. (۱) .

۱- ۲۲. الفین، ص ۱۴۷.

بالاـترین درجه ی ایمان یقین است و آن مرتبه نبی مکرم اسلام و سایر انبیا علیهم السلام و مرتبه اهل عصمت از ائمه طاهرین است. عباس من، گرچه معصوم نبود؛ اما ایمان او به خدای متعال و رسولش و یقین به روز قیامت و پیروی از دستورات امامان بعد نبی علیهم السلام بر هیچ کس پوشیده نیست. ملایک آسمان در ایمان او انگشت حیرت به دندان گزیدند.

شکی در مرتبه زهد و پارسایی او وجود ندارد. دایم در کنار اهل بیت علیهم السلام بود و مقام عصمت را، مختص خاصان درگاه پروردگار می دانست. لحظه ای از اهل عصمت علیهم السلام روی بر نگرداند و از دستورات آنان که همان فرامین خدای متعال است سرپیچی نکرد. در ادب او، ملت ها باید سال ها از اهل بیت علیهم السلام بشنوند. ادب او مورد تأیید ما خاندان رسالت است، ما از او راضی هستیم، قطعا خدا هم، از او راضی است.

ادب، همان انجام واجبات الهی و سنت ثابته در شریعت محمدی و احادیث ائمه ی دین است. همان تهذیب نفس از رذایل اخلاقی که شارع مقدس از آن نهی کرده و در قرآن، این دریای بی انتها و احادیث روایت شده از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان او علیهم السلام وجود دارد؛ که هر یک راه روش و مسیر عاقبت به خیری هست.

در تمام عمر عزیزش، ما را برادر صدا نمی زد؛ اگرچه پدرمان

یکی بود. دائما لفظ او، سیدی یابن رسول الله بود به یقین می دانست که مرتبه امامت فوق همه ی مراتب است و لذا خود را به منزله عبد قرار می داد و به سیدی خطاب می فرمود. اینکه ما را برادر خطاب نمی کرد، یعنی نمی خواست خود را، هم ردیف ما قرار دهد؛ زیرا «هم ردیف امامت چیزی قرار نمی گیرد؛ چون بالاتر از درجه نبوت است.» (۱) و این همان فقاهت در دین و همان ادب عباس است.

در سیر تاریخ سیره ی شجاعان، شجاعی که تمام صفات شجاعت را داشته باشد جز پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و بابایمان علی علیه السلام کسی را نمی شود نام برد. شجاع کسی است که مرگ را اختیار کند و با زندگی وداع نماید، نه از سر ترس و اکراه؛ بلکه به خاطر حمایت دین و اعتقاد صحیح خود و در آن حال به مورچه ای هم ظلم روا ندارد و غیر از خدا از هیچ قدرتی نهراسد. این خصلت بود که علی علیه السلام و فرزندان او را در میادین نبرد و در رویارویی با کجروی ها جاودانه ساخت. در شجاعت عباس من، همین بس باشد که تربیت شده مکتب علمدار لشکر پیغمبر، علی علیه السلام است.

آن زمان که فتنه های زیرزمینی فتنه گران نمایان شد و دنیاطلبان، آن عابدان جاهل از هر سو، شمشیر را برای براندازی درخت ولایت برهنه نمودند، غاصبان میراث رسول الله صلی الله علیه و آله، احترام غدیر را شکستند و موضوع بیعت غدیر را نادیده گرفتند، فصیحه ی

۱- ۲۳. سوره بقره، آیه ۱۲۶.

هستی، مادرم فاطمه علیهاالسلام با شمشیر برنده ی زبان فصاحت و بلاغت محمدی و علوی، فصلی نو در تاریخ بشریت باز نمود. او ناگفته ها را فرمود حقایق را بیان نمود و در راه ولایت و پاس داشت فرهنگ غدیر کتک خورد و جان داد.

اما شاخ و برگ های آن شجره ی خبیثه یکی پس از دیگری سربلند می کردند تا فرهنگ و دستاورد غدیر را ریشه کن سازند. کردند، آنچه را توانستند. چون غدیر را پاس نداشتند و چهار چوبه اسلام در حال نابودی بود، کربلای آل رسول صلی الله علیه و آله در دفاع از سیره ی آن بزرگوار پیش آمد.

در کربلا، بعد از واقعه ی حماسه و شرف، باز فصاحت و بلاغت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله ریشه های آن درخت ملعونه را سوزاند؛ یعنی فرزندم علی و خواهرم زینب خواب را از چشمان مخالفان فرهنگ غدیر و دشمنان آن زدودند. عباس که از این خاندان فاصله ای نداشت و در آن مکتب کسب فیض کرده بود و از آن جایی که فصاحت جزئی از آموزه های خاندان وحی است؛ لذا او هم در سخن گفتن کم نمی آورد و چیزی از فصاحت و بلاغت کم نداشت.

زهد و پارسایی امیر لشکر مرا به یاد غزوات جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می اندازد، آن زمان که پدرم، امیر لشکر اسلام بود. آن زهدی که هستی را خجل کرده. رشد و نمو نگهبان خیمه های

فرزندان علی علیه السلام در دامن آن زاهد شب زنده دار و مجاهد شیر شکار بود.

هنگام همراهی خود با دو امام برحق تا توانسته بود، خود را تحت تأثیر زهد امامت قرار داد تا جایی که زهد عباس زبانزد گشت. زهد او، یادآور سه طلاقه کردن دنیا، توسط بابایش علی علیه السلام بود که در آن رجعتی نیست. (۱) .

عباس من در زیبایی سیرت، اصول فضایل؛ یعنی حکمت، عفت، شجاعت و عدالت را دارا بود و در زیبایی صورت، چون ماه شب چهارده در میان آسمان صاف که چشم هر بیننده ای را خیره می کند بود. بی خود نیست که او را قمر منیر بنی هاشم لقب دادند.

علمدار من، تحت سرپرستی امامت، تربیت گشت و در دامن عصمت، شیر خاندان وحی را نوشید، در مدینه ی پیامبر صلی الله علیه و آله، همان خانه ی وحی بزرگ شد و جوان گشت. همراه بابایش علی علیه السلام به عراق هجرت کرد، در مدت خلافت اولین امام برحق، امین او بود، همراه دو برادر و دو یادگار زهرای اطهر علیهاالسلام به مدینه برگشت و لحظه ای در خدمت، آنچه که رضای پروردگار بود کوتاهی نکرد و مرا تنها نگذاشت. حق ائمه ی دین را شناخت، خدا هم از او راضی گشت.

۱- ۲۴. نهج البلاغه، حکمت ۷۴.

معرفت عباس علیه السلام به جایگاه امامت

من عباسم، علمدار لشکر پسر فاطمه روحی فداها، علمدار سلاله پاک نبی صلی الله علیه و آله، خون خدا. خدا لیاقت علمداری به من مرحمت فرمود که با لشکرش در کربلا باشم. خود چیزی ندارم، آنچه را کسب نمودم، خوشه چینی خرمن با برکت ولایت اهل بیت علیهم السلام است.

عشق این خاندان و ادب در محضر این پاکان، مرا دوست داشتنی کرد. خدای من توفیق داد، وصیت و نصایح مادرم را گوش کردم؛ خدمت، ادب و احترام فرزندان فاطمه علیهاالسلام را فراموش نکردم، خالق من، لیاقت علمداری به من مرحمت فرمود.

چگونه عباس لحظه ای از مولایش جدا می بود در حالی که او در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله در دامن جبرئیل بود. (۱) من که خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله را ندیده بودم؛ اما عظمت وجودی او را از مولای عاشقان امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم، خونی که در رگ های من جاری بود در خدمت

۱- ۲۵. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۰۰.

دین آن بزرگوار بود. بـا راهنمایی های مادرم به سایبان بی زوال هستی، یعنی چتر عالم گیر اهل بیت علیهم السـلام پناه آوردم و چه خوب پناهم دادند! خوب دست مرا گرفتند و به سر منزل مقصود هدایت کردند.

قول شـان، قول خـدا بود؛ اعمالشـان کرامت بود، در گفتارشان جز صـداقت چیزی یافت نمی شـد. هیـچ کس نبود که به دامن سبزشان پناه آورد و رسوا گردد، سـردرگم باشد و خود را در گرفتاری های روزگار ببازد. من مدیونشان هسـتم، خوب دسـت مرا گرفتند، تربیت و هدایت کردند.

خـدمت گزاری فرزنـدان بتول هستی علیهاالسـلام افتخاری بود که نصـیب عباس گردید، در مکتب شان من علم آموختم و هر چه دارم به برکت هم نشـینی بـا آن کریمان است. هستی به خاطر عظمت وجودی اهل بیت نبوت علیهم السـلام پهن گردیـد و خلقت افلاک به برکت وجود آنان است. (۱) .

گردونه هستی به لطف وجود آنان می گردد. بدون شـناخت اهل بیت علیهم السـلام دین، ناقص و قرآن بی تفسیر رها می ماند و این نسخه ی سرنوشت بشری بدون مفسر تنها می ماند.

اهـل بیت علیهم السـلام معـادن علوم هسـتند و دریـای مواج علم و دانش از سرچشـمه ی زلاـل فیض آل محمـد علیهم السـلام سرچشمه می گیرد و نور

۱- ۲۶. تأویل الآیات، ص ۴۳۰.

امـامت هرگز خاموش نمی شود. چگونه عباس آموخته های خود را از پـدر پس ندهـد که فرمود: «ما اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله، همانند پیراهن تن او و یاران راستین او و خزانه داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف می باشیم، که جز از در، هیچ کس به خانه ها وارد نخواهد شد و هر کس از غیر در، وارد شود، دزد نامیده می شود» (۱) و من از این در، لحظه ای فاصله نگرفتم. تمام افتخارم خدمت گزاری به این درب بود و پاسبان این منزل گشتم.

وقتی در خـانه ی وحی، کنـار اهل عصـمت علیهم السـلام قرآن تلاوت می کردم و یا زمانی که در محضـرشان قرآن را فرا می گرفتم و یـا از آن زبـان ملکوتی، آیـات آسـمانی را می شـنیدم: (و ما آتاکم الرسول فخـذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله) «آنچه را رسول خدا صـلی الله علیه و آله برای شـما آورده بگیرید و اجرا کنید و از آنچه نهی کرده، خودداری کنید» (۲) ؛ این آیات، در جان من نقش می بست و روح تشنه ی حقایق مرا که از آن پاکان به ارث برده بودم به آسمان ها می برد.

مـن غـدیر را ندیـده بـودم؛ امـا از ولی پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه در غـدیر، عظمت آن روز را در تاریـخ و نحـوه ی خطـاب پروردگـار عالم به رسول الله اعظم صـلی الله علیه و آله و شـیوه ابلاغ اکمال دین و اتمام نعمت را زیاد می شـنیدم. جهت ابلاغ فرهنگ غدیر، عباس بن علی علیه السـلام برای همیشه و در رکاب هر یک از امامان بعد از نبی صـلی الله علیه و آله آماده بود. جانم در دفاع از

۱- ۲۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳.

۲- ۲۸. سوره حشر، آیه ۷.

آن فرهنگ، که ارزشی نداشت. اگر مرا جنگاور می خوانند، اگر مرا وارث حیدر می دانند، اگر فصاحت را در مکتب عشق آموختم، اگر شجاعت را در محضر ائمه ی دین علیهم السلام یاد گرفتم، ایثار و وفاداری را سرلوحه خود قرار دادم و دین خود را شناختم، به عظمت وجودی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آگاهی یافتم، همه و همه را در نگهبانی فرهنگ غدیر بکار بستم.

دائما دعای من این بود که نیاید لحظه ای برای من که از محضر آبروداران درگاه پروردگار خجل بمانم. از اهل عصمت علیهم السلام شنیدم که پیامبر در آن روز بی نظیر در تاریخ، به پهنای کره خاکی و بلندای آسمان ها فریاد برآورد که «ای مردم! من دو امانت گران مایه در میان شما به میراث می گذارم، کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، آن را رها نکنید و اهل بیت من، خاندان من؛ شما را در مورد اهل بیت خودم یادآور خدا می شوم... و این جمله را سه بار تکرار فرمود». (۱) .

من جان برای حفظ دستاورد غدیر داشتم. تنهایی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برایم سخت بود. مگر زندگی را بدون اهل بیت علیهم السلام معنایی هست؟! مگر می شود بدون دستورات آن بزرگان زندگی کرد؟! چگونه حلال خدا و حرام خدا بدون آن ها رعایت می شود؟! مگر می شود بدون اهل بیت علیهم السلام دینداری نمود؟! مگر

۱- ۲۹. نهج الحق، ص ۲۲۸.

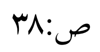
نمـاز، آن مقـام راز و نیاز، با یگانه ی بی نیاز، بـدون این خانـدان نوری دارد؟! آیا چنین نمازی می توانـد معراج مؤمن باشـد؟! اصلاً ایمان بدون این خاندان معنا می شود؟!

من جاودانه ام و در منزل گاهی جاویدان قرار دارم و این را مدیون خدمت به این خاندان می دانم. حتی لحظه ای به من دست نداده که فکر دفاع از حرم رسول الله صـلی الله علیه و آله را از سر دور کرده باشم. من جان برای حفظ اولاد فاطمه علیهاالسلام داشتم.

آن روز که در صـفین در کنار فرزندان زهرا علیهاالسلام در رکاب پدرمان علی علیه السلام شمشیر می زدیم و من آموزه های جنگی و فنون پیشـرفته نظامی را همراه با سـخاوت و جوان مردی از آنان می آموختم، از قهرمان نامی تاریـخ بشـریت و پهلوان صف شـکن عالم خلقت در وصف فرزند ارشد خود، امام مجتبی علیه السـلام شـنیدم که می فرمود: «این جوان را نگه دارید تا پشت مرا نشکند، دریغم آید مرگ حسن و حسین، نکند با مرگ آن ها نسل رسول الله از بین برود.» (۱) .

تا عباس زنده بود احدی جرأت جسارت به بازماندگان پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشت، چشم به هم زدنی کوتاهی در این امر، از غیرت پسر «ام البنین» علمدار لشکر خدا در کربلا به دور بود.

۱- ۳۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷.



عباس علیه السلام در دوران پدر و برادر

مـادرم می فرمود: وقتی در بامـداد چهارم شـعبان سال ۲۶ هجرت به دنیـا آمـدی، عطر دسـته گـل های محمـدی در خانه ی ما پیچیده بود. سلام و صلوات بر آخرین پیامبر هستی گریه های بدو تولد را آرام نمود.

خانه، خانه ی وحی بود. ذکر استغاثه ی من، همه اش یا فاطمه زهرا علیهاالسلام بود. فاطمه ای که نقطه ی پرگار آفرینش است و من از لحظه ورود به منزل او احسـاس شـرمندگی می کردم، که پـا جـای کوثر هسـتی نهـادم. قبـل از آمـدن، از خـدا کمک خواسـتم که خدایا! حال که توفیق شناخت فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را مرحمت فرمودی، پس لیاقت خادمی این خاندان را نیز به من مرحمت کن. خدایا! لطفی بفرما تا لحظه ای در خدمت به این سلاله پاک کوتاهی نکنم.

من با نسیم روح افزای نبوت و امامت رشد نمودم و به راه افتادم و با نام مقدس محمد و آل محمد تکلم آغاز کردم. مادرم می فرمود: عباس جان! هر کس به این خاندان پناه آورد خیر دنیا و آخرت را می بیند.

ص:۳۹

هر روز که مادرم مرا به خاطر احترام، دور از چشمان عزیزترین فرزندان هستی لباس می پوشاند و روانه ی بازی کودکانه می کرد، از سفارش به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله غافل نبود. دائما می فرمود: مواظب آزردگی خاطر این عزیزان باش که این ها میوه ی دل رسول الله می باشند. (۱) .

هیچ گاه آقازاده ها را تنها نگذار، ادب و احترام را، در مقابل فرزندان زهرا علیهاالسلام رعایت کن. از این ها بوی بهشت بر مشام می رسد. (۲) چشمان مادرشان به دنبال آن ها است. عباس من! چشمانت را، از راه و روش آنان بر نگردان. ما مدیون این خاندان هستیم، زندگی آخرت با رضایت ایشان است و عمل به دستورات شان خوشبختی دنیا را به دنبال دارد.

من در دامن پاک اهل بیت عصمت علیهم السلام پرورش یافتم. نوجوانی ام مصادف با حکومت عدالت امام علی علیه السلام بود، حکومتی که در آن به هیچ موجودی ظلم روا نبود. انسان ها با هم برابر بودند. نژاد و رنگ تمام مردم، یک رنگی بود. فقیر و غنی به یک نگاه نگریسته می شدند، همان حکومتی که دستاورد غدیر بود و برنامه ریزی کلان آن، پیش رفت علم و تکنولوژی بود، در حالی که تقوی و خدا محوری اصل بود. «دارنده علوم اولین و آخرین» (۳) فرمانروای حکومتی بود که قصد پیمودن قله های ترقی را برای

۱- ۳۱. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۱۰ / نهج الحق، ص ۳۹۶.

۲- ۳۲. بحارالانوار، ج ۴، ص ۳.

۳- ۳۳. الارشاد، ج ۱، ص ۲۳.

ملت هـای مستضـعف داشت. همـان والی حکومتی که شب بـا شـکمی سـیر، سـر به بالین بستر ننهاد و هرگز از یاد محرومان و مستضعفان غافل نبود و در حق آنان کوتاهی ننمود.

آن حکومت را دیـدم و در سـایه ی عـدالت آن پرورش یافتم، مردم داری و خـدمت گزاری به خلق را، ملکه جان ساختم تا از میزان تربیت مکتب علوی عقب نمانده باشم.

در آن حکومت بی نظیر فتنه ی فتنه گران که از زمان رسول الله صـلی الله علیه و آله آغاز شـده بود، دسـتاورد غـدیر را هـدف قرار داده بود. فتنه گران بـا لباس دین و در قیافه ی سـیر و سـلوک، در مقابل امام اول من موضع گرفتنـد. خدانشـناسان سـجاده نشـین، برای بدست آوردن دنیای خود، دین خاتم پیامبران صـلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند و برای نابودی آن، کمر همت بسته بودنـد. من چون سـایه ای ملازم صاحبش، همراه عزیزان خود بودم و لحظه به لحظه برای تقـدیم جانم تجدیـد عهـد می کردم.

بـا هم، همه ی فتنه ها را شاهـد بودیم و درآوردن چشم آن فتنه ها را هم، دیـدیم و دیـدیم که «غیر از علی علیه السـلام کسـی جرأت رویارویی با این فتنه گران را نداشت و غیر او، کسی قادر به درآوردن چشم آن فتنه نبود». (۱) .

خاطراتمان در کنار بنده ی برگزیده ی خدا، علی مرتضی علیه السلام شنیدن

۱- ۳۴. نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

دارد. همـان امـامی که ذوالفقـار او اگر از غلاـف بیرون می آمـد برای برپـایی عـدالت، گردن گردن کشان را نظر داشت و در دفاع از دین، روز و شب نمی شناخت؛ اما «پر کاهی را از دهان مورچه ای به ناحق بیرون نمی کشید».

هستی، عـدالت را در حکومت او به تماشـا نشـست. در آن حکومت بی نظیر، قاسـطین، مـارقین و ناکثین از هر سو احاطه کرده بودند. (۱) فعالیت های زیرزمینی را برای نابودی دین خدا هدایت می کردند.

من در کنار نور چشـمانم بودم، تمام وجودم عشق به آن خاندان بود و می دیدم پدرم؛ «آنان که ناکث بودند و پیمان شکسـتند را، در جنگ جمل درهم کوبیـد و با آنان که قاسط بودند و دست از حق برداشـتند و در وادی شام حکومت می کردند، جهاد جانانه نمود و آنان که مارق بودند و از دین خدا خروج کردند را خوار و رسوایشان ساخت».

شجاعت پدرم را می دیدم، دور شـمع فرزندان فاطمه علیهاالسـلام طواف می نمودم، در رکاب وصی مصطفی علیهاالسلام علیه دشـمنان خـدا، حضور داشـتم. عبادت فرزنـدان عصـمت مرا شـیفته خود کرده بود. هنگام راز و نیاز، در این عالم نبودند. گریه های شـبانه ی آنان، عباس شان را اسیر خود کرده بود. دائما خواسته ام از خدا این بود، که خدایا! به من تفضلی فرما تا شرمنده این خاندان نشوم. خدایا! لحظه ای مرا از این ها جدا مفرما.

۱- ۳۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴.

اهـل بیت عصـمت علیهم السـلام برای اجرای حـدود الهی و تشـکیل حکومت اسـلامی مـأمور به زمین شدنـد. آنان، اهل زمین نبودند. وجود نورانی شان منت خدای سبحان بر خلق خود می باشد. خالق حکیم، دل سوز انسان هاست و برای هدایت بشریت چنین نوری را آفریده و در میان خلق فرستاده.

ذکر من دائما این بود که خدایا! به پسـر ام البنین توفیق مرحمت فرما تا والیان امر، از او راضـی باشند و فردای قیامت با عمل به دستورات آنان با رویی گشاده به ملاقات پروردگار برود.

من با آن همه وصـیت مادرم، آرام و قرار نداشـتم، نکند خدای ناکرده اهل بیت عصـمت علیهم السـلام را تنها بگذارم. از مکر شیطان می ترسـیدم؛ اما چون توسل به این خاندان داشـتم در سایه ی لطف و رحمت عزیزان زهرا علیهاالسلام خدای رحمان را حاضر و ناظر می دیدم، از اخلاص در خدمت رسانی به جگر گوشه های پیغمبر صلی الله علیه و آله کم نمی گذاشتم.

در تمام لحظات، همراه عزیزانم فرامین امام مان را عمل می کردیم. به عبادت خدا مشـغول بودیم و لحظه ای از خدمت به خلق خـدا غافل نبودیم تا در سال چهلم هجرت که حـدود چهارده بهار از عمرم را پشت سـر نهاده بودم، اولین گل بوسـتان ولایت، وصـی رسول صـلی الله علیه و آله زوج بتول علیهاالسلام استوانه ی صبر و ایثار و معیار حق و فضیلت به آرزوی دیرینه خود که همان شهادت بود رسید، آرزویی

ص:۴۳

که می فرمود: «به خدا قسم اگر هنگام روبه رو شدن با دشمن، آرزوی شهادت نداشتم و دل به مرگ نمی نهادم، دوست نداشتم حتی یک روز با این مردم به سر برم و یا با آن ها ملاقاتی داشته باشم.» (۱) .

علم امامت و علم هدایت مردم و پرچم حکومت اسلامی به مولای من امام مجتبی علیه السلام رسید. حکومت، حق اهل بیت علیهم السلام است و این حق همان ولایتی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در غدیرخم برای برادرش امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت نمود و خون عباس برای احیای آن پرچم و آن حکومت در رگ هایش می خروشید.

با آغاز امامت سرور و مولای من حسن بن علی علیهماالسلام، چون سربازی پا در رکاب در خدمت دین قرار گرفتم و برای احیای سنت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله آرام و قرار نداشتم. خدانشناسان دین ستیز، همانند دوران امامت خلیفه رسول خدا علی مرتضی علیهماالسلام دشمنی خود را آغاز نمودند. شایعه پراکنی و جوسازی علیه مولای عاشقان از هر سو روان گشت. دشمن از هر حربه ای استفاده نمود. من کرامت کریم آل محمد علیهم السلام را در دامن او به تماشای عاشقانه نشسته بودم. عشق فرزندان زهرا علیهاالسلام برای عباس مجالی باقی نگذاشته بود.

مهم ترین و حساس ترین بخش زندگی امام من، در زمان

۱- ۳۶. نهج البلاغه، نامه ۳۵.

امامت، ماجرای صلح تحمیلی معاویه با آن حضرت بود. در حالی که فرزند جهاد و شهادت با آهنگ ذوالفقار آفرینش در دستان شجاع ترین مرد تاریخ بزرگ شده بود و در فنون نظامی و علوم دفاعی شاگردی شیر خدا نمود.

او غیرت و مردانگی را از علی علیه السلام داشت و در شجاعت و فصاحت، فرزند فاطمه علیهاالسلام بود. جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله، برای دفاع از دین و حفظ چهار چوبه اسلام ناب محمدی، آرام و قرار نداشتند. وارث علم نبوت برای حفظ دین جدش زنده بود.

او جز خدا از احدی هراس نداشت،مأمور به اجرای احکام دین، در زمین بود. دین که در خطر می افتاد، چگونه او با دشمنان دین سازش نماید؟ لشکری ناهماهنگ، با هسته ای متضاد، پیکره سپاه او را تشکیل می دادند. مردمانی پیمان شکن که دست نیاز به سوی حکومت معاویه دراز می کردند. خیانت فرماندهان سپاه امام و شایعه پراکنی و جنگ روانی در میان مردم ساده لوح و خسته از جنگ های گذشته در حکومت امام علی علیه السلام، امام را وادار به صلح نمود.

از نظر سیاست خارجی هم، مدیر و مدبری چون امام مجتبی علیه السلام غافل از آن نبودند و خطر امپراطوری روم را احساس می کردند که با آن تفرق مسلمانان ضعیف الایمان، برای حفظ اسلام و مصلحت نظام بس خطرناک بود. این ها شرایطی بود که

ص:۴۵

برای امام واجب الاطاعه ی من، به وجود آمد و او را مجبور به صلح با فردی به نام معاویه نمود.

خدانشناسان عاشق دنیا، برای ادامه حیات ننگین خود، امام علیه السلام را مانع اعمال ننگین تر خود، می دانستند و نقشه ی قتل او را کشیدند و در اثر خوراندن زهر، او را در بیست و هشت صفر سال چهل و نه هجری به شهادت رساندند و من در این مدت از نور امامت او، بهره ها بردم.

بعد از او، علم امامت به فرزند دوم زهرای خلقت علیهاالسلام رسید. از آن جایی که امام و جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باید معصوم باشد چون پا جای عصمت می گذارد و در واقع بر تخت رسالت تکیه می زند و هدایت امور دین و دنیای مردم را در دست می گیرد؛ پس باید از هر گونه اشتباهی در امان باشد.

چون عصمت از امور باطنی است و فقط خدا می داند؛ پس باید نصب امام، یا از پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گیرد و یا از امام قبل او. با شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام و شروع امامت مولای من حسین بن علی علیهماالسلام برای من، دوره ای جدید آغاز گشت، فصلی نو، در زندگی ام پدید آمد و نگارشی از حماسه و ایثار و نمایشی از قدرت و غیرت، محبت و جوان مردی در راه دفاع از دین به امامت امام عشق پدید آمد.

چون عاشقی به آخرین فرزند ذکور زهرای هستی می نگریستم.

ص:۴۶

دیگر عباس چیزی جز عشق به محمد و آل محمد نداشت. عشق عباس پا در رکاب بودن در لشکر امام عشق بود، امامی که تمام ملایک آسمان جانشان را فرش راهش قرار می دادند تا شاید آبرویی کسب نمایند. آبرویی که خدا به من مرحمت فرموده، مدیون آن وجود نازنین می باشم.

ص:۴۷



امام حسین علیه السلام و بیعت خواهی یزید

چهل و نه سال از هجرت تاریخی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه می گذشت. چهار داغ بزرگ عالم، کمرمان را شکست. داغ عظیمی چون رحلت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و یگانه دخترش، مادرم زهرا علیهاالسلام وصی و جانشین بر حق نبی صلی الله علیه و آله و سبط اکبرش امام مجتبی علیه السلام.

فتنه هایی که در زمان جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع شد گسترش یافت و پدرم را خانه نشین ساخت؛ با دلی پر خون و «خار در چشم و استخوان در گلو میراث رسول الله را تاراج می دید» (۱) اما برای بقاء اسلام سکوت نمود.

در امامت برادرم، ترفندهای منافقانه ی فتنه گران علیه دین پیامبر صلی الله علیه و آله، لباس دیگر به خود پوشاند تا اینکه جان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حفظ دین جدش مجبور به صلحی با نااهلان عالم گردید. بعد از شهادت برادرم، که امامت به امر پروردگار به امام بعدش منتقل گردید من پای بند صلح برادرم بودم. (۲) جنگ و خون ریزی،

ص:۴۹

۱- ۳۷. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- ۳۸. مقتل ابی مخنف، ص ۱۰.

حرمت شکنی و پرده دری در آیین محمد و آل او، راه ندارد. ما خاندان عصمت، مفسر کلام آن خدایی هستیم که به انسان ها کرامت ارزانی داشته (۱) و آن ها را مختار آفریده و ما را، طریق هدایت انسان قرار داده و پیروی از اهل بیت را، سعادت دنیا و آخرت نامید.

آن زمان که فرزند هند جگرخوار (۲) برای جانشینی خود، فرزندش یزید را برای امیری مسلمین انتخاب نمود و این نیت ناپاک را، از اول تسلط آزار دهنده اش بر مردم داشت و در سال شصت هجری علنی ساخت، من فضایل اهل بیت را برشمردم و دفاع از دین به غارت رفته ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را آغاز نمودم.

دینی که دفاع از حریم آن بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است. چگونه ممکن بود که حسین بن علی علیه السلام با یزید بیعت نماید در حالی که ما «حزب پیروز خدا و نزدیک ترین عترت اوییم، همان خاندان پاکیزه سرشت. ما یکی از آن دو گوهر گران بهایی هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را همسان کتاب خدا قرار داد. من فرزند کسی هستم که در بزرگواری، برجسته و در شرافت، والا و در نیک نامی دیرین خانوادگی، بر تمام اهل دنیا سرور است». (۳) .

ص:۵۰

۱- ۳۹. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲- ۴۰. هند زن ابوسفیان، مادر معاویه، در جنگ احد بعد از شهادت حمزه سیدالشهداء عموی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به قصد خوردن، جگر آن نازنین را به دندان برد؛ ولی چون بدن شهید به جهنم نمی رود، جگر در دهان هند سنگ شد تا خورده نشود.

۳- ۴۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۵ - امالی مفید، ص ۳۴۹ - کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۷۵.

یزید پسر معاویه است، آن که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را ضایع می کند، لیاقت خلافت ندارد؛ زیرا امت اسلامی را به هلاکت می کشاند، پس «سزاوارترین اشخاص به خلافت آن کسی است که در تحقق حکومت، نیرومندتر و در آگاهی از فرمان خدا، داناتر باشد. ما اهل بیت تکیه گاه میانه ایم، عقب ماندگان به ما می رسند و پیش تاختگان باید به ما بازگردند.» . (۱)

من پسر علی بن ابی طالب علیه السلام هستم. همان امام بر حق که می فرمود: «آگاه باشید! همانا ترسناک ترین فتنه ها در نظر من، فتنه ی بنی امیه بر شماست. فتنه ای کور و ظلمانی که سلطه اش همه جا را فراگرفته و بلای آن دامن گیر نیکوکاران است. هر که آن فتنه ها را بشناسد، حادثه ای برای او رخ نخواهد داد به خدا سوگند! بنی امیه بعد از من برای شما زمامداران بدی خواهند بود. آنان چونان شتر سرکش که دست به زمین کوبد و لگد زند و با دندان گاز گیرد و از دوشیدن امتناع ورزد با شما چنین برخوردی دارند. از شما باقی نگذارند جز آن که برای آن ها سودمند باشد یا آزاری به آن ها نرساند. بلای فرزندان امیه برای شما طولانی خواهد ماند. فتنه هایشان پیاپی، با چهره ای زشت و ترس آور و ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیت، بر شما فرود می آید. نه نور هدایتی در آن پیدا و نه پرچم نجاتی در آن روزگاران به چشم می خورد. ما اهل بیت

۱- ۴۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۹ و ۱۷۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله از آن فتنه ها در امانیم و مردم را به آن نمی خوانیم.» (۱) .

من تربیت شده ی دامن فاطمه علیهاالسلام هستم، تربیت شدگان دامن چنین مادر، ذلت نمی پذیرند. چگونه ممکن بود قمار باز میگسار، هدایت و رهبری مردم را به دست گیرد و زعامت امور مسلمین را عهده دار گردد؟! فرزند معاویه در چشم من هیچ ارزشی نداشت. (۲) «بر اسلام، سلام باد هنگامی که امت مبتلا شوند به خلیفه ای مثل یزید. همانا جدم می فرمود: خلافت حرام است بر آل ابوسفیان.» (۳) .

۱- ۴۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

۲- ۴۴. اللهوف، ص ۲۴ - مثیرالحزان، ص ۲۵.

۳- ۴۵. همان مدرک.

عباس علیه السلام با کاروان عاشقی، به سوی مکه

همراه مولای خود، فخر بنی هاشم، جان عباس، بیعت خواهی فرزند هند جگرخوار را، دیدم و شنیدم. حکومت معاویه را با نوشتن دستورات حکومتی توسط عمرو بن عاص بن وائل دیده بودم، سخنان پدرم علیه السلام را در مورد حرام زادگی آنان به یادگار داشتم.

امام من یزید را می شناخت، میگساری این موجود برایش روشن بود. نیت پدرش را در جانشینی فرزندش، گوش زد می فرمود؛ اما امام هدایت بود و پای بند صلح تحمیلی بر امام کرامت از آل عصمت علیهم السلام. دیدم بر پسر رسول خدا علیهماالسلام تقاضای بیعت آوردند. من که به عشق ولایت زنده بودم و یقین داشتم آفرینش بی ولایت، جسمی بی روح است و بر عاشقان ولایت است که بهشت واجب می شود. (۱) چون جان شیرین مولای خود را قدم به قدم همراهی می کردم.

آن زمان که تازه چشم باز نمودم، آن قدر محبت مادرم را به

ص:۵۳

۱- ۴۶. تحف العقول، ص ۳۷۷.

فرزندان زهرا علیهاالسـلام دیدم که خیال می کردم محبت به این خاندان بر تمام مخلوقات واجب است. وقتی بزرگ شدم و به اجتهـاد خود در شـناخت اهل بیت علیهم السـلام ادامه دادم، دیـدم که حق چنین بود. و اگر این خانـدان نبودنـد خلقت بی معنا بود.

یعنی «امـامت، مقام انبیا و میراث اوصـیا است. امامت جانشـینی خـدا و خلافت پیامبر صـلی الله علیه و آله و مقام امیرالمؤمنین و جانشینی حسن و حسین علیهم السلام است. امام زمام و عنان دین، نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. امام ریشه ی بالنده ی اسـلام و شاخه ی سربلند آن است. امام متمم و مکمل نماز، زکات، روزه، حج و جهاد است. مایه ی زیادی غنیمت و صـدقات است. مجری حـدود و احکام است. امام است که حلال خـدا را حلال و حرام خدا را حرام می کند. از دین خدا دفاع می نماید و مردم را، با حکمت و موعظه ی نیک و حجت های رسا، به راه خدا دعوت می کند. امام همانند خورشـید است. او چراغ فروزان، روز طالع، اختر راهنما در اعماق تیرگی ها، دلیل هدایت و نجات بخش از هلاکت است. امام ابر بارنده ی باران پیاپی، آسـمان سایه افکن، زمین گسترده، چشـمه ی جوشان، رفیق امین، پدری شفیق و برادری هم زاد، همانند مادری نکوکار نسبت به فرزند خردسال و پناه گاه بندگان خداست. امام امین خدا در زمین و در میان خلق است. مردم را به خدا می خواند و از حریم خدا دفاع می نماید. پاک کننده ی گناهان، زداینده عیب ها است. امام،

ص:۵۴

نظام دین، عزت مسلمین، خشم منافقین و نابودی کافرین است. یگانه ی دورانی که کسی به پایه او نرسد و عالمی همطرازش نباشد. جایگزین و مثل و مانند ندارد» (۱) .

اما مردم زمانه، امام شان را پشت کرده بودند، به حق عمل نمی کردند، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را، از یاد برده بودند و اسیر هواهای نفسانی و دنیاطلبی خود گشته بودند. من که در دامن ولایت بزرگ شده بودم، تمام خیانت ها و فتنه ها را زیر نظر داشتم، می دیدم امام من، تکلیف دارد. او باید امر به معروف و نهی از منکر نماید و ریاکاران و ظاهرسازان در لباس اسلام را، رسوا سازد و اسلام را معرفی نماید، سنت فراموش شده این دین مقدس را، احیا سازد.

همه را می دیدم، عاشق امام خود بودم و یقین داشتم راه امامت، تنها راه رستگاری است. هجرت کاروان عشق را شاهد بودم و با آهنگ حرکت قافله ی بزرگ تاریخ، هم نوا شدم که خدای ناکرده امام علیه السلام را تنها نگذاشته باشم. از مدینه ام، سرزمین خاطره ام، خداحافظی نمودم و جهت یاری ولی امر خود، راهی سرزمین بیت الله الحرام شدم.

امام علیه السلام در لحظات خداحافظی با سرزمین خاطره ها، در کنار حرم جد اطهرش در حالی که آماده ی سفر عشق می شد و کوله بار

ص:۵۵

۱- ۴۷. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۲۱ - تحف العقول، ص ۴۳۹.

عاشـقی می بست تا قافله عاشقی را به حرکت درآورد. دیدار امام با مأمومی دیگر، دیدار برادر با وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدن داشت با آقا محمد بن حنفیه، آن آخرین وصیت امام جداً شنیدن داشت.

عشق برادر به برادر، امام علیه السـلام را از رفتن منع می نمود؛ اما اصـرار رفتن را، از امام خویش شنید. دلیر مرد شیعه و علمدار سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام حرفی نزد، مولای خود پسر زهرا علیهاالسلام را دیدم زبان گشود: «برادرم! به خدا سوگند اگر در دنیا هیچ پناهی نداشته باشم، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.» (۱) .

عجیب بود، شنیدن دوباره ی کلام مولایم علی علیه السلام: «خدایا! تو می دانی که جنگ و درگیری ما، برای به دست آوردن قدرت و دنیا و ثروت نبود. بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین تو اصلاح را ظـاهر کنیم؛ تـا بنـدگان سـتمدیده ات در أمن و امـان زنـدگی کننـد و قوانین و مقررات فراموش شـده ی تو، بـار دیگر اجرا گردد.» (۲) .

دستان عزیز آفرینش را، عباس هرگز از یاد نخواهد برد؛ آن گاه که بر روی کاغذ نهاد و برای محمد بن حنفیه، آن انسان پاک سرشت می نوشت: خداوند سبحان را به یگانگی ستود و به حق محمد بن عبدالله صـلی الله علیه و آله خاتم انبیا شهادت داد و هرگونه تردید را، در اعتقاد به بهشت و دوزخ و روز قیامت زدود.

۱- ۴۸. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲- ۴۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

آن گـاه؛ انگیزه قیـام خود را چنین بیـان فرمود: «من از روی هوس و سرکشـی، تبهکاری و سـتمگری قیام نکردم، تنها به انگیزه سامان بخشـی در امت جدم برخاستم. می خواهم به نیکی ها فرمان دهم و از بدی ها باز دارم و روش جد خود و پدرم علی بن ابی طـالب علیه السـلام را دنبـال نمـایم. هر که دعوت مرا، از آن جهت که حق است، پـذیرفت پاداشـش با خـداست و هر که، دعـوت مرا نپـذیرفت، صـبر می کنم تـا خـدا، میـان من و این مردم به حق داوری کنـد که او بهـترین داوران است. برادرم! این وصیت من به تو است و توفیق من، جز از خدا نیست. بر او توکل دارم و بازگشت من به سوی او است.» (۱) .

من تمام وجودم را به آن کلمات الهی خیره نمودم، به خـدا عشق عباس به امامش وصف ناشـدنی است. ای کاش! هزاران جان داشـتم، تا در راه او هـدیه می کردم. کدام زندگی بدون شـناخت امام زمان سـعادت مند می شود؟ مگر حیاتی را بدون وجود امام، معنا و مفهومی هست؟ امام عشق خود را عاشقانه همراهی می کردم. خدا داند که لحظه ای دوری برای من سخت بود.

مولای من، به قبله ی جان ها، قبر شریف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشرف گشت، نجوای عاشق و معشوق می شنیدم. آرام جان نبی صلی الله علیه و آله بر مزار پیامبر صلی الله علیه و آله خدا را ستایش می کرد: «خدایا! این قبر پیامبر تو

۱- ۵۰. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

محمد صلی الله علیه و آله است و من فرزند دختر اویم، تو خود می دانی برای من چه پیش آمده است. خدایا! به حق این قبر و صاحبش از تو می خواهم که آن چنان برای من پیش آوری که خشنودی تو در آن است». (۱) .

قطرات اشک چشمان عباس، توان تحمل را از دست داده بود. من زندگی ام، حیاتم، همه به خاطر فرزندان زهرا علیهاالسلام بود. جان عباس متوجه قبر سرسلسله انبیا شد و چنین شکوائیه سرود: «سلام بر تو باد ای پیامبر خدا! صلی الله علیه و آله منم حسین فرزند فاطمه علیهاالسلام منم فرزند تو، نوه ی دختری شما. یکی از بازماندگانی که در میان امت خود، برجا نهادی. ای پیامبر خدا! تو بر آنان گواه باش که مرا تنها گذاشتند، حقم را تباه ساختند و حرمتم را شکستند. این شکوه ی من است تا روزی که تو را ملاقات نمایم.» (۲) .

در کنار تربت پاک، نماز خواند و در رکوع و سجده های طولانی با محبوب هستی راز و نیاز نمود. چه مقامی بالاتر از سجده در برابر خالق؟ خدایا! شاهد بودم، همه چیز را می دیدم علم عاشقی به دوش داشتم در رکاب مولایم حسین علیه السلام خدایا! چقدر به من محبت فرمودی؛ خدمت گزاری فرزندان زهرا علیهاالسلام را نصیب من قرار دادی.

مولای خود را، عاشقانه می نگریستم و به دور شمع وجود امام خود می گشتم، امتناع از بیعت را برای احیای دین جدش محمد

۱- ۵۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

۲- ۵۲. همان مدرک، ص ۳۲۷.

مصطفی صلی الله علیه و آله مشاهده می کردم. عطش عشق خود را به ولایت خاندان زهرا علیهاالسلام با نگاه به آرامش جان نبی صلی الله علیه و آله آرام می کردم.

شاهد همه چیز بودم، می دیدم مردم از نور بیرون رفتند و ظلمت برگزیدند. از فرزند خانه زاد خدا، روی برگرداندند و بنده ی دنیا گشتند و کفر را پیشه ی خود ساختند. «گروهی در دریای فتنه ها فرو رفته، بدعت را پذیرفته و سنت های پسندیده را ترک کردند». (۱) «منحرفان، شیطان را معیار کار خود گرفتند و شیطان نیز، آن ها را در دام خود قرار داد و در دل های آنان تخم گذاشت و جوجه های خود را، در دامان شان پرورش داد.» (۲) .

روزی آقای من، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «فتنه گران در به دست آوردن دنیای پست، بر همه سبقت می گیرند و همانند سگ های گرسنه، این مردار را، از دست یک دیگر می ربایند. طولی نمی کشد که پیرو از رهبر و رهبر از پیرو، بی زاری می جوید و با بغض و کینه از هم جدا می شوند.» (۳) .

جدایی مردمان دنیاپرست از امام خود را می دیدم و در آتش عشق خود به امام می سوختم، از خدا می خواستم که حتی لحظه ای از فرامین کلام آسمانی که از سوی مولای من صادر می شود غافل نگردم.

ص:۵۹

۱- ۵۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳.

۲- ۵۴. همان مدرک، خطبه ۷.

۳- ۵۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱.

فرزنـد مـدینه در دل شب، کـاروان کوچک بزرگ ترین حماسه ی تاریـخ را به حرکت درآورد و مـدینه را با تمام خاطرات و یادگارها، وداع نمود و به قصد زیارت کعبه، زادگاه پدر، بیت الله الحرام حرکت کرد.

حرکت کـاروان حمـاسه و ایثـار، در حالی بود که امام علیه السـلام آگاهی کامل به سـرنوشت خویش داشت. اسـیری خانـدان نبوت و شـهادت یـاران را می دانست؛ اما برای ادای فریضه ی امر به معروف و نهی از منکر و احیای دین جـدش حرکت کرد. من خلوتی داشتم با عشق خودم نسبت به امامت و زمزمه ای...

مـدینه ی فاطمه! علیهاالسـلام خـداحافظ. مدینه ی بقیع! خداحافظ. بیت الاحزان علی! علیه السـلام خداحافظ. مدینه ی جان من حسن! مـدینه ی وحی! خـداحافظ. مـدینه ی بـازی های کودکانه ی من! خاطرات آن خانه ی من، خـداحافظ. مـدینه ی زینب! جان عباس؛ خـداحافظ. مـدینه، ای شـهر پیغمبر صـلی الله علیه و آله! اینک آرامش جان نبی صـلی الله علیه و آله به قصد یاری دین خدا از تو خداحافظی می کند و رحل اقامت می بندد.

برای مولای من، آن فرزند مدینه، سـخت بود دل کندن از خاطره ی تاریکی شب، قبر مخفیانه، کوچه ی سیلی مادر، داغ پیامبر صلی الله علیه و آله بی حرمتی به جنـازه ی برادر، قبر پیـامبر صـلی الله علیه و آله سـخت بود برایش خاطرات بقیع، بیت الاحزان علی علیه السلام هجوم به خانه ی وحی؛ ولی مدینه! خداحافظ...

ص:۶۰

عباس علیه السلام با کاروان عشق، در کنار کعبه

شاهراه مکه و مدینه محل هجرت کاروان عشق بود و من، پسر ام البنین، خدمت گزار فرزند بتول علیهاالسلام، علمدار این کاروان بودم. ورود قافله ی عشق به سرزمین زمزم و صفا، شب جمعه سوم شعبان سال شصت هجرت بود.

چه راز و نیازهایی را از امام خود دیدم؟ دائم به آسمان خیره بود: (اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمدا رسول الله)؛ داستان سفر موسی علیه السلام را به شهر مدین، از قرآن تلاوت می نمود.

اهل مکه از شنیدن خبر رسیدن سلاله پاک رسول صلی الله علیه و آله به سرزمین خاطرات نبی صلی الله علیه و آله خوشحال بودند. از مولایم شنیدم که می فرمود: «این قوم فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را از خانه و زادگاه خود و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و مجاورت قبر و مسجد و جایگاه او، رانده، او را نگران و هراسان رها کردند. نه در جایی، قرار دارد، نه در دیاری پناه؛ می خواهند خونش را بریزند و او را بکشند. ولی او نه برای خدا شریکی قرار داده و نه غیر از خدا از کسی یاری طلبیده و نه اینکه

سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را تغییر داده». (۱) .

همه ی اوضاع و احوال را می دیدم و می شنیدم. مردم یا روز را نمی دیدند و یا می دیدند و خود را به خواب می زدند. چگونه خورشید را نمی دیدند و از نور هدایت او روی برمی گرداندند؟! خدایا! چگونه شیطان انسان ها را وسوسه می کند تا راه بدبختی را در پیش گیرند؟ حتی وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله را از خانه ی خود بیرون نمایند و اراده ریختن خون محبوب هستی را نمایند!

توسل عابد از معبود را، بین رکن و مقام عاشقانه می نگریستم. آن سیمای نورانی، چشمانم را اجیر ساخت. همه را می دیدم، ولی گویا چیزی نمی دیدم. دوستی آل طه علیهم السلام، مرا شیدای خود ساخت. خدایا! شکرت، امام خود را شناختم و از دستورات ولی امر سرپیچی نکردم. قول شان همچون فرمان پروردگار الزام آور است و سرپیچی از فرمان آنان، نافرمانی از دستورات خدا و رسول صلی الله علیه و آله است و «نافرمانی از فرمان خدا و رسول صلی الله علیه و آله جاودانه بودن در آتش جهنم را به دنبال دارد». (۲) .

توسل به آبروداران درگاه پروردگار، ورد زبان امام من بود. دائما یاد قبر و قیامت و ادای حقوق دیگران، رعایت حق همسایگی و مراعات شئون همراهی و هم سفری بود.

من همراه آن قافله ی عزیز تاریخ، آنچه دیدم هیچ رنگی نداشت،

۱- ۵۶. الفتوح، ج ۵، ص ۲۴.

۲- ۵۷. سوره نساء، آیه ۱۴.

فقط رنگ خدا داشت و چه زیباست، رنگ خدایی! چه دل نشین است اخلاص؟ چه جان فزاست بی ریایی و دوری از غرور و تکبر! آخرین بازمانده از آل عبا را می بوییدم و به دور خورشید امامت او طواف می کردم.

چه عطر و بویی داشت هم نشین جمع عبای یمانی! (۱) چه محبتی می نمود هم صحبت نبی صلی الله علیه و آله امام بر حق از نسل زهرا و علی؟ علیهم السلام وجود مبارک امام، حقیقتی است که هیچ انحرافی برای دنیا و آخرت در آنان دیده نمی شود و آنان که نور امامت را نشناسند، خود را در منجلاب تباهی اسیر می سازند.

توکل مولا-یم به بی نیاز هستی برای من لذت بخش بود. او به ما آموخت، توکل یک مفهوم اخلاقی و از آموزه های مکتب حیات بخش اهل بیت علیهم السلام است و آن زنده کردن روح آدمی در کوران حوادث است و با توکل است که انسان آزاده، می جنبد و در ناملایمات چون شیر می خروشد و ترس را فراموش می کند و خدا را حاضر و ناظر بر اعمال خویش می بیند، از سکون و خمودگی می گریزد و خود را تسلیم بی مهری های حوادث اجتماع نمی کند.

مولای من معیار حقیقت بود و در عملکرد خود، به احدی غیر خدا تکیه نداشت و تکلیف از جانب پروردگار را به احسن وجه

۱- ۵۸. همان عبایی که پنج معصوم پاک، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام در زیر آن جمع شدند و آیه تطهیر در شأن شان نازل شد.

انجام داد. قرآن هم، معامله ی سعی و تلاش در راه هدف و توکل به خدا را تضمین فرمود. (1) .

امام عاشقان در راز و نیازهای عاشقانه با خالق، ملایک آسمان را به شگفت واداشت و این خلقتی بود که خداوند به ملایک فرمود: «در خلقت انسان چیزی می دانم که شما نمی دانید.» (2) در مدت هم جواری امام عشق با بیت الله الحرام، سیل نامه های کوفیان روانه گشت. پسر فاطمه علیهاالسلام! ما را دریاب که در منجلاب بی امامی فرو رفتیم و راه راست را از بی راهه، تشخیص نمی دهیم. امور بر ما مشتبه گردید. روابط مردم گمراه کننده گشت.

تو ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله! به فریاد ما برس، تا ما، بیش از این در باتلاق جهل و سردرگمی فرو نرویم و آخرت را به دنیا نفروشیم. امام رئوف مهربانانه، نوشته های کوفیان را می دید و در آن تأمل می نمود. مقتدای خود را می دیدم که برای جواب نامه ی کوفیان قلم به دست گرفتند تا کلام آسمانی را بر سینه ی لوح زرین خدمات اهل بیت عصمت علیهم السلام بر بشریت بنگارد:

«بسم الله الرحمن الرحیم

از حسین بن علی به اشراف و مؤمنان و مسلمانان.

اما بعد: هانی و سعید (3) نامه های شما را آوردند، از مطالب

1- 59. سوره احزاب، آیه 3.

2- 60. سوره بقره، آیه 30.

3- 61. هانی بن هانی سبعی، سعید بن عبدالله حنفی.

آگاهی یافتم. سخن بیشتر شما این بود که (ما امام نداریم به سوی ما بیا، امیدواریم خدای بزرگ توسط تو، ما را بر هدایت و حق فراهم آورد). اکنون برادر و پسر عمو و مورد وثوق خاندانم (مسلم بن عقیل) را نزد شما می فرستم:؛ از او خواسته ام تا احوال و امور و افکار شما را برای من بنویسد. اگر نوشت که بزرگان و اندیشمندان و خردمندان تان، بر آنچه فرستادگان شما می گویند و در نامه های تان خواندم، یکی می باشد؛ به زودی نزد شما خواهم آمد. به جانم سوگند! امام و رهبر نیست، مگر آن کسی که به قرآن عمل کند و عدل را به پا دارد و حق را اجرا نماید و خود را وقف راه خدا سازد، والسلام.» (۱) .

۱- ۶۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵۳.

عباس علیه السلام و اعزام سفیر عشق به کوفه

دست نوشته یادگار رسالت و امامت به مهری مزین گشت، دستان با لیاقت آقا مسلم بن عقیل پیش آمد و مدال افتخار را از دستان فخر اولیا دریافت داشت:

مسلم جان! تو را به کوفه روانه می کنم، به سوی اهالی نامه رسان، که انبوه نامه های رسیده، از دیار آنان می باشد. عزیز من! امید به خدا دارم که کار من و شما به شهادت ختم گردد. در کوفه، افراد مورد اطمینان را جویا شو و نزد آنان سکنی گزین و عملکرد خویش را، گزارش کن. خداوند آن چه که خیر است برایت مقرر فرماید.

کلمات مولایم در جان سفیر عاشقی نقش بست. آقازاده، رهسپار دیار کوفیان گردید. پسر زهرا علیهاالسلام! خداحافظ. فخر ساجدین، زین العباد سجاده نشین! خداحافظ. زینت مولای من علی علیه السلام زینب خاطرات فاطمه علیهاالسلام! خداحافظ. پسران بانوی حیا، جوانان ام البنین! خداحافظ. اهل حرم! خداحافظ.

کوله بار عاشقی بر دوش نهاد. او در تعهد و تدین شهرت داشت.

ص:۶۷

امام خود را خوب می شناخت و جایگاه امامت برایش روشن بود، می دانست از سوی چه کسی و برای چه امری مأمور گشته. مسئولیتی بزرگ که می خواهد هستی خود را، فدا سازد تا فرمان امام خود، اطاعت نماید.

نامه رسان شدن برای چنین امامی علاوه بر لیاقت، خود مایه ی مباهات است. دیگر برای او هر دو جهان معنا نداشت. رکاب عشق را به پا بست و نامه ی امام عاشقان را بر صفحه ی دل نگاشت و اطاعت امر عاشقی به گردن آویخت.

اما سخت بود برای او دل کندن از کنار پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله جگرگوشه ی زهرای اطهر علیهاالسلام. او که تاکنون از این خاندان چشم نمی کند، چگونه باید دل بکند و غزل خداحافظی بخواند؟ این امر آسان نبود جز اطاعت پذیری از امام خود. دلاوری که مورد وثوق خاندان نبوت بود؛ رشید و جوان مرد بود و در عشق و ارادت به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام رضایت آن پاکان را داشت. پرچم دار سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین. در جهادی دیگر، پای همان پرچم، عازم کوفه شد. هنگام رفتن دست به گردن امام خود انداخت و خداحافظی نمود و می گریستند. سخت بود جدایی آن دو آقازاده، دو امام و مأموم؛

اما مولای من برای اتمام حجت با مردمی که چنین دستی، دراز نمودند و چنین تقاضایی کردند، به آن ها پاسخ مثبت داد تا با

مساعد بودن زمینه برای تبلیغ اسلام، رسالت دین محمد صلی الله علیه و آله را، ابلاغ نماید. آقازاده، حرکت نمود تا مردم را به سوی تشکیل حکومت اسلامی دعوت نماید.

آن سفیر عاشق که اطاعت امر مولایش را به گردن داشت و بیداری مردم را بر خود واجب می دانست در نهایت دقت و زیرکی اهداف خود را دنبال می نمود.

ص:۶۹

عباس علیه السلام و حرکت کاروان عاشقی از مکه

سعی صفا و مروه، طواف به دور کعبه، کعبه ی مقصود، کعبه ی معبود، حمد و ستایش به جانب خدایی محمود، اقرار به مرگ و قیامت، سرودن شدت شوق خود به دیدار پیامبر و وصی او علیهماالسلام، دیدار مادر، بوسیدن روی برادر؛ گویا امام، کربلا را می دید که گرگ های تشنه به حرمت انسانیت دندان تیز نمودند.

همان نادیده گیران سنت نبی صلی الله علیه و آله، بدعت گذاران و نو آوران در اسلام. آنان که دین را در قرائت جدید وارونه جلوه می دادند. قرآن را تفسیر به رأی می کردند و نظرهای خود را بر کتاب خدا، حاکم می نمودند و احادیث ساختگی را، بر سنت زیبای محمدی وارد می دانستند، خود را ولی مردم معرفی می کردند.

من عباس بودم، نگهبان خیمه های زائران قافله ی عشق. امام خود را می دیدم که خشنودی حق را می سراید و شکیبایی در مقابل بلا را زمزمه می کند. مؤذن اذان می گفت، شبه مصطفی صلی الله علیه و آله، جان مرتضی علیه السلام، اکبر لیلا، نغمه ی الله اکبر سر می داد. مولای من با این صدا آرام می گرفت. گمانم این پسر جانش به جان مولا بسته

بود. آرامش نبی صلی الله علیه و آله در مدینه، شبه نبی صلی الله علیه و آله در سفر عشق، آرامش جانش بود.

من پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده بودم؛ ولی از همه شنیده بودم که هیچ کس، چون علی اکبر به او شبیه تر نبود. اشبه الناس خُلقا، خَلقا و منطقا برسول الله؛ نگاه های اکبر، چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله را برای دیدگان پدر به ارمغان می آورد. پدری که با صدای قرآن رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواب می رفت و چشمان خود را در قلب او می بست و چشم در چشمان خُلق عظیم خلقت باز می نمود، در کاروان خود، شبه مصطفایی داشت که یادآور تمام لحظات پیامبر صلی الله علیه و آله و اذان او یادآور نماز حیدر علیه السلام بود.

افتخار سقایت و آب آوری برای جمع اندک از بزرگ کاروان بشریت نصیب من شد؛ اما اکبر جوان با قد رعنای خود، وقتی اسب را در رکاب می گرفت و مشک بر دوش می نهاد، دل تمام ساقیان عالم از حسرت، آب می جوشید. او عطش عشق مکتب پدر داشت. چندین و چند بار اهل حرم را سیراب نمود و دعای پدر را پاداش گرفت که سقاك الله خدایت سیراب کند، جوان رشید من!

هشتم ماه ذیحجه، حج بدل به عمره گشت. (۱) و امام عاشقی بر عکس سیل جمعیت، شنا نمود. مردم به ره کعبه، به آداب حج

---

۱ - ۶۳. اعمال حج تمتع با عمره مفرده متفاوت است، در عمره مفرده باید احرام پوشید و به طواف رفت، دو رکعت نماز طواف، سعی بین صفا و مروه و تقصیر نمود و از احرام بیرون آمد. برخلاف حج تمتع که اعمال طولانی تری دارد.

ظـاهری ادامه می دادنـد، مولای من، کعبه ی دیـدار را برگزیـد تـا خـون محبوب هسـتی، در خـانه ی امن الهی ریخته نشود و حرمت کعبه شکسته نگردد.

اهل و عیال به همراه داشت تا شاهد باشد، خدایشان اسیری آل الله را ببیند. اهل حرم بار بسـتند، مقصد، کوفه. زنان و کودکان بر جهازهـای شتران سوار گشـتند. امام علیه السـلام با این حرکت مبنای سـیاست اسـلام را به دنیا معرفی کرد. من بودم با قامت زیبای اکبر، در کنار یادگار امام مجتبی علیه السلام خدمت خانم رسیدیم.

شکوه و جلال یادگار کوثر را نمی شد ندید. من که سفارش های مادرم را فراموش نکرده بودم. من که جان خود را به احترام فرزنـدان زهرا علیهاالسـلام بـه امـانت داشـتم، زیر بغـل خـواهرم زینب را گرفتم و نـاموس زهرای آفرینش را بـا عزت و احـترام مخصوص، سوار نمودم. تازه، قطره ای از دریای بی کران محبت های مادرم را به این خانم، انجام ندادم. زینب هستی، بیش تر از این ها بر گردن ما حق دارد. به فرمایش مادرم: نگاه این زن، ما را به یاد زهرا علیهاالسـلام می انـدازد. مگر هستی چند کوثر دارد؟ مگر بهشت بدون رضایت زهرا علیهاالسلام ورودی دیگری هم دارد؟!

فرزنـد خـاتم رسولاـن صـلی الله علیه و آله عـازم دیار کوفیان گشت. دیار مردمانی که دل های آنان با امام علیه السـلام بود اما شمشیرهایشان با دشمنان او. کوفیانی که بیعت خود را با نماینده امام علیه السلام اعلام نمودند. نماینده ی

شایسته ی پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله بیست و هفت شب قبل از حرکت کاروان آزادی و حماسه، برای امام علیه السلام نوشت که درنگ مکن، به سوی مشتاقان و شمشیر به دستان علیه دشمنان اسلام بشتاب. ولی خبر شهادت آن عبد صالح خدا، به ظاهر به امام من که جان من فدای او و اجداد و فرزندانش باد نرسیده بود.

درنگ در کارش دیده نمی شد. کاروان عاشقی هر لحظه شتابان تر می گشت، بزرگان را می دیدم، نامه های آنان را می خواندم که همگی پسر طاهره هر دو جهان را، از رفتن باز می دارند؛ اما امام عاشقان تعطیلی احکام دین محمد صلی الله علیه و آله را تحمل نمی نمود.

عبادت های ظاهری و مظلوم ستیزی و ظالم پرستی، او را رنج می داد. اختلاف طبقاتی باعث آزردگی خاطر مبارک بود. بهترین بنده خدا، کاروان آزادگی و آزادمنشی را به قصد تبلیغ دین خدا، به راه انداخت و به سوی مردمی که هر آینه منتظر شکستن حرمت خدا بودند حرکت نمود، در حالی که می فرمود: «این دنیا دگرگون و ناآشنا شده، نکویی هایش پشت کرده و جز مقدار ناچیزی، همانند ته مانده ی ظرف و زندگی پستی چون چراگاهی وخیم، از آن باقی نمانده. مگر نمی بینید کسی به حق رفتار نمی کند و از باطل دست نمی کشد؟ تا مؤمن به حق، مشتاق لقای خدا بشود؟ من مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمکاران را جز محنت نمی دانم.» (۱) .

۱- ۶۴. تحف العقول، ص ۲۷۹.

در ادامه مسیر زهیر بن قین آن مرد عطش ناک جرعه ی شهادت، به اهل حرم پیوست. خوشا به حال یاران، خوشا به حال تمام مردان و زنانی که راه مولای من حسین علیه السلام را سرلوحه خود قرار می دهند. منزل به منزل کاروان عاشقی، به سوی قربان گاه عشق حرکت می کرد. در منزلی خبر شهادت فرستاده ی لایق مولا، به دیار کوفیان، آقا مسلم بن عقیل به امام علیه السلام رسید: (انا لله و انا الیه راجعون). (۱) .

مولای من اهل حرم را از شهادت او آگاه نمود. چه جانانه به حرکت خود ادامه داد و چه زیبا از پس مسئولیت برآمده و عاشقانه سرود عاشقی را در دیار کوفیان سرود و غریبانه جرعه نوش شهادت گردید. خلعت زیبای جهاد و شهادت بر قامت رعنای او مبارک باشد. امام من به راه خود ادامه می داد و برای تبلیغ دین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آرام و قرار نداشت، تفسیر آیات الهی می نمود که «خدا به یاری مؤمنین و مستضعفین وعده داده» (۲) ، «وعده خدا حق است و از وعده اش تخلف نمی کند». (۳) .

در آن لحظات گفت وگوی امام من با علی بن حسین علیهماالسلام شنیدن داشت: «پسرم علی جان! به خدا سوگند! جوشش خون من آرام نمی شود تا خدا مهدی را برانگیزد و او انتقام خون مرا از

۱- ۶۵. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲- ۶۶. سوره قصص، آیه ۴.

۳- ۶۷. سوره کهف، آیه ۹۸ - حج، آیه ۴۷ - روم، آیه ۶ - انعام، آیه ۷۳.

هفتاد هزار منافق کافر فاسق بگیرد». (۱) مولای من به ظهور پسرش مهدی بشارت می داد.

من بشارت آخرین حجت خدا را از پدر، از زبان پیامبر خدا و بانوی دو عالم صدیقه ی کبری علیهم السلام شنیده بودم و در این باره از تلاش و اجتهاد و استنباط در چگونگی پایان امامت، چیزی کم نگذاشتم و به یقین رسیدم که «ائمه، جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند و تعداد آنان دوازده نفر می باشند.» (۲) .

حر بن یزید ریاحی از راه قادسیه رسید، خیمه ای در نزدیکی خیمه های آل فاطمه علیهاالسلام بنا نهاد، نماز ظهر و عصر را به امام عشق اقتدا نمود. هنگام حرکت قافله ی عاشقی، در مقابل امام عاشقان صلی الله علیه و آله ایستاد و از نامه ی کوفیان ابراز بی خبری نمود. من مأمورم و معذور، نه به کوفه می روی و نه به مدینه. امام من، در حق او نفرین کرد و راه نه کوفه و نه مدینه را در پیش گرفت.

۱- ۶۸. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۹۹.

۲- ۶۹. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۴۵.

عباس علیه السلام و ورود به سرزمین عاشقی

کربلا جولان گاه عاشقی، میدان عشق و سرسپردگی، دوم محرم سال شصت و یک هجری؛ کاروان عشق به سرزمین عاشقی فرود آمد و فصلی تازه در تاریخ عاشقی عباس به آل رسول صلی الله علیه و آله گشوده گشت. من بودم با زمزمه های زین العباد سجاده نشین کوی عاشقی، با بازی های کودکانه ی شکافنده ی علوم بعد نبی صلی الله علیه و آله.

آخرین بازمانده آل عبای پیغمبر صلی الله علیه و آله به صحرایی پناه آورد و در محاصره قرار گرفت. من بودم با خیمه های اهل بیت عصمت علیهم السلام، با نگاه های قشنگ زینب علیهاالسلام، سکینه، رقیه، با گریه های عبدالله رضیع، کودک شیرخوار خانم رباب، صورت قشنگ قاسم، قد کشیده ی اکبر، عون، جعفر. من بودم با پیرمردی عاشق، حبیب بن مظاهر و من بودم با مناجات های مولای خود امام حسین علیه السلام.

عباس بود با سرزمین عاشقی، کربلای محبت و دوستی فرزندان علی علیه السلام. خدایا! چه می دیدم؟ نسل زهرا علیهاالسلام به بیابانی پناه آورده و خیمه برافراشته بود. مولای من نام آن محل را پرسید، خاک آن را بویید، آسمان را نگریست و سر به جانب آن بالا برد و فرمود: (انا

لله و انـا الیه راجعون) (۱) ؛ این همان کعبه ی عاشـقی است. اینجا سـرزمین شـرف و آزادگی است که حماسه ی احیای سـنت نبوی صلی الله علیه و آله شکل می گیرد.

لشـکر عمر سعد به سرزمین «نینوا» فرود آمد، تمام جنگ جویان، سلاح را برهنه نموده بودند. گویا همگی قبل از هر چیز قصد ریختن خون خدا را داشـتند. امرای لشـکر عبیدالله بن زیاد به هر طریقی، خواهان کشـتن جگرگوشه ی زهرا علیهاالسلام بودند. پسر «ذی الجوشن» هر دم، آتش این فتنه را افروخته تر می ساخت و برای ریختن خون پسر پیغمبر علیهماالسلام می شتافت.

آب بر فرزنـد کعبه بسـته شـد و یادگاران ریحانه ی بهشتی از تشـنگی با صدای زمزمه ی فرات به خواب می رفتند. عباس توان دیـدن آن صـحنه را نداشت. او غیرت اش، اجازه نمی داد تا تشـنگی اولاد زهرا علیهاالسـلام را ببیند؛ اما نگاه من، در نگاه امام بود تا کلام خدا را از زبان او بشنوم.

تیرگی در میـان مردم موج می زد. بـا روی آوردن به لحظـات زودگـذر دنیـا از رسول هـدایت، روی گرداندنـد. مسـلمان زاده بودند، ولی راه گمراهی کفر را برگزیدند. چون از راه امامت فاصـله گرفتند، طریق ضلالت، آنان را پیدا نمود و بلعید. مسلمان در زمان فتنه و آزمایش باید دیندار باشد تا اسیر شیطان نشود و جهنم را برای زندگی خود به ارمغان نیاورد.

۱- ۷۰. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

لحظه به لحظه، آتش یزیدپرستان مسلمان نسبت به ثقل الله اصغر، بیش تر می شد. عرصه بر کاروان فرهنگ پیام رسانی اسلام، تنگ تر می شد. نعره ی عمر سعد را شنیدم که فریاد برآورد: «ای لشکر خدا! سوار شوید و بر آن ها یورش برید.» (۱) .

هنگامه های غروب نهم محرم امام خود را می دیدم، عباس بودم و می سوختم. پسر غریب فاطمه علیهاالسلام مقابل خیمه نشسته بود. نگاه زینب علیهاالسلام به برادر، سوز داشت. بر شمشیرش تکیه زده بود، امامی که در آسمان ها ملایک را تعلیم منزه بودن آفریدگار، از هر عیب و نقص می داد و فخر تمام انبیا بود و تمام هستی در او خلاصه می شد، بر گوشه ای تنها نشسته بود. برای من سخت بود دیدن امام خود در آن حال.

اما من، مطیع فرمان او بودم و آن حضرت فرمانده ی فرهنگ اسلام راستین در سرزمین کربلا. مقتدای من فرمود: «برادرم! سوار شو و به نزد اینان برو و بگو چه می خواهید برای چه آمده اید؟» (۲) .

من و «زهیر بن قین» آن مرد عاشق مکتب اهل بیت علیهم السلام و «حبیب بن مظاهر» و عده ای از عاشقان دین خدا از کاروان حماسه ی پیام حسینی به سوی لشکر دشمنان خدا رفتیم. گفتم «چه می خواهید و در ذهن تان چه دارید؟» (۳) .

۱- ۷۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱ - روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲- ۷۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱ - روضه الواعظین، ج ۱، ۱۸۳.

۳- ۷۳. الارشاد، ج ۲، ص ۸۹.

پیشنهاد عبیدالله آن دشمن حیله گر خدا را، بیان کردند: یا تسلیم و یا جنگ. گفتم: «پس شتاب نکنید تا نزد مولایم امام عاشقان بروم و مطالب را بازگو نمایم.» (۱) آن دو حبیب خدا به همراهی همراهان، در مقابل لشکر دشمن اهل بیت علیهم السلام ایستادند و من خبر را به محبوبم رساندم.

پسر پیغمبر و یادگار کوثر علیهم السلام در راز و نیازی عاشقانه با خدای خود نجوا داشت. خدایا! اهل بیت، اهل جنگ و خون ریزی نیستند. آن ها برای هدایت مردم مأمورند. تمام سختی ها و اسیری ما، ابلاغ رسالت نبوی می باشد و برای ترویج دین تو و خدمت به خلق تو و ساختن دنیایی آباد برای مردم و اسکان در بهشت جاویدان به کوه و صحرا زده ایم.

حالت امام خود را دیدم و چشمان خود را به جمال منور فرزند نبی صلی الله علیه و آله روشن نمودم. گزارش را خدمت مقتدای خود عرضه داشتم و خواسته های بدخواهان دین و دنیای مردم را، بیان نمودم.

پسر برترین زن هستی علیهاالسلام با نگاهی به آسمان فرمود: «اگر می توانی تا فردا از ایشان مهلت بگیر و امشب را بر ما بازگردان؛ شاید ما امشب برای پروردگار نماز بخوانیم و به درگاه او آمرزش خواهی نماییم. زیرا خداوند می داند که من نماز و تلاوت کتاب او، قرآن عزیز و دعا و استغفار را دوست دارم.» (۲) .

۱- ۷۴. روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲- ۷۵. اللهوف، ص ۸۹.

اشک چشـمان من، مجال حرکتی باقی نگذاشت. از حالت امام خود سوختم. پسـر امیرالمؤمنین علیه السـلام چگونه برای راز و نیاز عاشـقانه ی خود با خـدا، از بی خبران، مهلت می گیرد!؟ گفتم: خـدایا! تو شاهد بودی از فرزند زمزم و صـفا چه شـنیدم؟! خدایا! من عرفات را دیدم، دعای عرفه را شـنیدم، عالی ترین مضامین تربیتی اخلاقی را به گوش جان سپردم. امشب پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله با خـدا، چه گفت و گویی دارد؟ پس لطفی بفرما تا خـدمت گزاری عباس به فرزند فاطمه علیهاالسـلام کم نباشد.

به طرف لشـکر دنیاپرسـتان رفتم، نصـیحت های دو سـرباز دلاور اسـلام که هنگام برگشتن به محضر امام علیه السلام در مقابل لشکر دشمن ماندند، کارساز نبود. خدا نیاورد برای کسی که امام زمان خود را نشناسد و یا بر او خروج نماید!

شب عاشـقی امام عشق با خـدای سـبحان، مهلت داده شـد. من هم که لیاقت عَلَم عاشـقی را خـدا مرحمت فرمود، همراه امام و دیگر عاشقان به راز و نیاز عاشقانه پرداختم. ما بودیم و رابطه ی پروردگار. خدایا! «روزی که نه مال سود می دهد و نه فرزند، پدر از پسر می گریزد و مادر، طفل شیرخوار را جدا می سازد» به من رحم کن.

خدایا به عباس توفیق شناخت لحظه به لحظه اهل بیت علیهم السلام را مرحمت فرما. آنان که به این دامن چنگ زنند نه در دنیا محتاج می شوند و نه در آخرت؛ زیرا تقسیم بهشت و جهنم از اهل بیت کرامت و رأفت علیهم السلام است.

ص:۸۱

عباس علیه السلام و شب عاشقی با خدا

مولای من، یاران را جمع نمود. وفاداران گرد او، حلقه زدند. مولای عاشقان حمد و سپاس الهی را به جا آورد و فرمود: «خدایا! من، سپاس می گویم تو را بر این که ما را، بر نبوت گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی و در دین ما را، دانا ساختی و گوش های شنوا و دیده های بینا و دل های آگاه به ما ارزانی داشتی. پس ما را از سپاس گزاران قرار بده. اما بعد؛ به درستی که من یارانی باوفاتر از یاران خود، سراغ ندارم. آگاه باشید! من به همه ی شما رخصت دادم؛ پس همه ی شما آزادانه بروید و بیعتی از من به گردن شما نیست.» (۱) .

در شب حماسه و احیای سنت نبوی صلی الله علیه و آله یاران و انصار بی نظیر، یکی پس از دیگری اعلان وفاداری نمودند و زندگی بعد امام شان را، زندگی پست خواندند و پروانه وار به دور شمع امامت می گشتند. چون مولای من چنین لب به سخن گشود، تمام بدنم لرزید. امتحان سختی بود! گفتم سبحان الله، خدایا! مگر می شود، عباس زنده باشد و پسر فاطمه علیهاالسلام چنین غریبانه سخن بگوید؟! بنی

ص:۸۳

۱- ۷۶. اللهوف، ص ۸۹.

هاشم همه، به خدا پناه بردند و زندگی بعد مولا را بی ارزش خواندند. شیرین سخن کربلا، آقازاده ی امام مجتبی علیه السلام با شیرین تر از عسل خواندن مرگ در رکاب عمو غوغایی به پا کرد.

پسران آقا عقیل بن ابی طالب علیهماالسلام داغ دیدگان آقا مسلم بن عقیل علیهماالسلام، چون خطاب پسر عمو را شنیدند، گفتند: «سبحان الله، مردم درباره ی ما چه می گویند؟! آیا نمی گویند ما، بزرگ و آقا و عموزاده خود را که بهترین عموها بود واگذاردیم و یک تیر، با ایشان نینداختیم؟! شمشیر و نیزه ای بکار نبردیم! و ندانیم چه بر سرش آمد. به خدا چنین کاری نخواهیم کرد؛ بلکه ما، جان و مال و زن و فرزند خود را در راه تو، فدا سازیم و در رکاب آقای مان جنگ می کنیم تا به هر جا که رسد. خدا زشت گرداند زندگی پس از سرور ما را.» (۱) .

«مسلم بن عوسجه» سرود عاشقی سر داد: مولا جان! اگر هفتاد بار بمیرم دست از امام خود بر نمی دارم. «زهیر بن قین» که به خاطر اعمال نیکش، خدا او را عاقبت به خیر گرداند؛ فرمود: اگر هزار بار کشته شوم در راه امام خود، ارزشی ندارم. هر یک با مقتدای خود، اعلام وفاداری نمودند و در عشق حماسه حسینی سوختند و جاودانه گشتند. مولای خود را می دیدم که عاشقانه به عالم بالا نظر داشت. با خود می گفتم: جان من به فدایت پسر فاطمه علیهاالسلام

ص:۸۴

۱- ۷۷. اللهوف، ص ۹۱.

مگر عباس، لحظه ای تحمل بدون تو را دارد؟

آن حالت، اصلاً برای من اتفاق نیفتاده بود؛ با اینکه دست پرورده ی خاندان امامت بودم و رابطه ی سه امام بر حق را با خدا می دیدم و با آن ها بزرگ شدم و مدال افتخار خدمت گزاری به فرزندان بتول علیهاالسلام را به گردن آویختم و با عشق آنان ادامه حیات دادم؛ آن شب رابطه مولا علیه السلام با خالق هستی خیلی عجیب بود.

خواهرم زینب علیهاالسلام جان عباس، همه ی صبر عالم بود. وقتی او را می دیدم، انگار عمری تازه می گرفتم. چه محبتی خدا به من فرموده؟ من بارها احترام بی حد و اندازه ی مادرم را نسبت به او می دیدم، حتی سبب این همه، محبت را جویا شدم که فرمود: بوی مادرش زهرا علیهاالسلام از او بر مشام می رسد. حرکات و سکنات او شبیه دختر ختم مرسلین صلی الله علیه و آله است.

عباس من! خدا خدمت گزاری شان را، نصیب ما قرار داده، چگونه محبت نورزم؟ دینی بر گردن دارم. مگر خدا در زمین چند حیدر و چند کوثر علیهماالسلام دارد؟. در شب حماسه ی خون و شرف، چشمان خواهرم زینب را می دیدم، اسیر برادرش، امام عاشقان بود «گاهی از هوش می رفت و بر زمین می افتاد، مولا علیه السلام بر می خاست، آب بر صورت خواهر می زد، او را تسلی می داد، آرام باش خواهرم! پرهیزگاری پیشه کن، بردبار باش. بدان اهل زمین همه، می میرند و اهل آسمان هم، به جایی نمانند، هر چیز هلاک گردد. جد من

ص:۸۵

بهتر از من بود و پدرم، بهتر از من بود. برادرم بهتر از من بود. (همه از دنیا رفتند) من و هر مسلمانی باید به رسول خدا تأسی کنیم» (۱) خواهرم صبوری پیشه کن.

زین العباد هستی، آن سلاله ی پاک نبی صلی الله علیه و آله، با تن تب دار خود، عشق یاران را می دید. گرمای صفای یاران با امام و عاشقی آنان با معشوق هستی، تن رنجور «علی بن حسین علیهماالسلام» را با پرستاری جان عباس، زینب علیهاالسلام التیام می داد. آن امامی که خود می شنید.

یا دهر اف لک من خلیل

کم لک بالاشراق والأصیل

من صاحب او طالب قتیل

و الدهر لا یقنع بالبدیل

و انما الامر الی الجلیل

و کل حی سالک سبیل

«آه از دوستی تو ای روزگار! چه قدر یاران و جویندگان خود را در صبح و شام کشتی؟ آری، روزگار به جای آنان دیگری را نمی پذیرد. راستی که پایان کار دست خدای بزرگ است و هر زنده ای باید این راه را، طی کند.» (۲) .

من مجذوب رابطه ی خواهر با برادر بودم، وقتی جان عباس، زینت پدر، این کلمات را می شنید؛ گویا با هر نفس برادر قبض روح می شد. اصلاً طاقت شنیدن کلمات معشوق خود را نداشت. محبت آن خواهر و برادر را خدا داند و بس.

۱- ۷۸. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲ - الارشاد، ج ۲، ص ۹۴.

۲- ۷۹. مثیرالاحزان، ص ۴۹ - اللهوف، ص ۸۱.

من نگهبـان خیمه های آل رسول بودم گریه های خواهرم، امان از من ربود. سوز ناله خواهر، توان هیـچ گونه صبری باقی نمی گـذاشت. تحمل عباس در آن همه مصائب فقط عشق این خانـدان بود. من در کنار وارثان ایوب پیغمبر بزرگ گشـتم و تربیت شـده ی این مکتب بودم. دفـاع از کیـان دین مقـدس پیـامبر صـلی الله علیه و آله تکلیف من بود و خـدمت گزاری فرزنـدان او وظیفه ام، افتخارم، آبرویم بود.

مولای من، دسـتور دادند خیمه ها را نزدیک هم بزنید و ریسمان های آن را داخل در، هم کنید. صدای قرآن پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله طالبان حقیقت را مست می نمود و به سوی خدا محوری و آزادگی و آزادی خواهی هدایت می کرد. نفس های خون خدا شنیدن داشت.

قرآن ناطق، تلاوت قرآن می نمود: «البته گمان نکنیـد آنان که به راه کفر رفتند، که مهلت دادن ما ایشان را به حال آن ها بهتر خواهـد بود، بلکه مهلت می دهیم برای امتحان، تا بر سرکشـی و طغیان خود، بیفزاینـد و آنان را عـذابی رسد که به آن سـخت خوار و ذلیـل شونـد. خداونـد هرگز مؤمنـان را وانگـذارد و به حال کنونی که (مؤمن و منافق به یکـدیگر شبیهنـد) تا آن که با آزمایش، بدسرشت را، از پاک گوهر جدا کند.» (۱) .

زمزمه های «بُریر» آن دلیر مرد پارسا در نجواهای عاشقانه با

ص:۸۷

۱- ۸۰. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹ و ۱۷۸.

امام عاشـقی شنیدن داشت. یاران و همراهان با امام خود، زیباترین شب خلقت را به نمایش گذاشتند و تا صبح به عبادت خالق پرداختند و انگشت حیرت تمام ملایک را به دندان بردند و آن ها را به تواضع واداشتند.

چشـمان پسـر ام البنین به دور خیمه های اطفال پسـر فاطمه علیهاالسلام طواف می نمود که نکند با کوتاهی به آل رسول علیهم السلام، عبادتی بی وضو نمایم.

ص:۸۸

عباس علیه السلام و صبح روز عشق بازی

هدف انبیا اصلاح جامعه بود تا عدالت در بین مردم محقق شود همه انبیا در مقابل حکومت جور، حکومت عدل را می خواستند و زمانه ای که توحید کنار رفته و منکرات، جامعه را فراگرفته بود، امت پیامبر صلی الله علیه و آله مبتلا به نواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و در میان مردم «خط مستقیم» توحید، کم رنگ شده بود. امام من برای اجرای حکومت اسلام قیام نمود.

حکومتی که حق اهل بیت علیهم السلام است، آن ها وارث خاتم رسولان هستند؛ پس ارث را چه کسی صاحب می شود؟ مولای من برای عقیده اش، تکلیفش، دین جدش به کربلا آمد. برای اجرای برقراری نظام سیاسی و اجتماعی اسلام قیام فرمودند، تکلیف برایش مهم بود، بقای اسلام را می خواستند.

صبح روز عاشورا، نگاه های خصمانه ی فرزندان امیه و حامیان شان شدت گرفت. خیمه های لشکر عشق مملو از اخلاص بود. پاک ترین لشکر هستی، در نقطه ای روی زمین گرد هم آمده بودند. اردوگاهی که تمام ملائک، حسرت پیوستن به آن را

می خوردنـد. سـرورم را، دیـدم. دسـتان نازنین خود را به طرف آسـمان بلنـد نمود و فرمود: «بار خدایا! تو تکیه گاه منی در هر انـدوهی امیـد منی در هر سـختی. انـدوهی که دل ها در آن سـست شود و تـدبیر در آن اندک گردد. دوست در آن خوار می شود و دشـمن در آن شاد. من آن اندوه را به درگاه تو آوردم و پیش کسـی جز تو، شکوه نکردم و بر غیر تو، دیده بستم. پس انـدوه مرا برطرف نموده و گشایش دار. ای خدای بزرگ! تو صاحب اختیار هر نعمتی و دارنده ی هر نیکی و پایان هر آرزو و امیدی». (۱) .

به مردم خطـاب می فرمود: «مگر بشارت های رسول خـدا صـلی الله علیه و آله درباره ی من و برادرم به شـما نرسـیده، (این دو جوانان اهل بهشـتند) پس اگر سـخن مرا تصدیق بکنید حق همان است مردم! به خدا از روزی که دانسـتم خدا دروغ گویان را دشـمن دارد، دروغ نگفتم. مردم! در میان شـما کسانی هسـتند؛ اگر از آنان بپرسـید، شـما را به آنچه گفتم آگاه می سازنـد. از جابر بن عبدالله انصاری، اباسـعید خدری، سـهل بن سـعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسـید تا شما را آگاه سازند که این گفتار را درباره من و برادرم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدند.» (۲) .

با خود گفتم: مولای من! عزیز زهرا علیهاالسـلام دشـمنان و فریفتگان دنیا، سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره دو امام بر حق را دروغ

ص:۹۰

۱- ۸۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۸.

۲- ۸۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶.

پنداشتند، عصمت را نفی کردند و ولایت خدادادی را از شما گرفتند و علیه این خاندان ظلم و جور بنیان نهادند.

در آن لحظات بود که صدای دل نشین مولای عاشقان، مجال حرکت جنبدگان را گرفت: «ای مردم! گفتار مرا بشنوید، بیایید تا به حقی که بر گردن شما دارم، پند دهم و عذر خود را به شما آشکار سازم. پس اگر انصاف دهید و تأمل کنید سعادتمند می شوید. اگر انصاف نمی دهید، پس خوب توجه کنید تا فردا، پشیمان نشوید. آنگاه درباره آنچه می خواهید. انجام دهید و مهلتم ندهید. مردم! ولی من، آن خدایی است که قرآن را نازل فرمود. همان خدایی که سرپرست و یار مردمان شایسته است. مردم! نسب و نژاد مرا بسنجید، من کیستم، پس خویشتن را، سرزنش کنید و بنگرید آیا کشتن من و دریدن پرده حرمت من، برای شما سزاوار است؟ مگر من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟! مگر من، فرزند وصی پیغمبر شما نیستم؟! همان وصی، که پسر عمو و اولین ایمان آورندگان به رسول اعظم صلی الله علیه و آله بود. مگر حمزه سیدالشهدا، عموی من نیست؟ مگر جعفر بن ابی طالب که با دو بال در بهشت پرواز می کند، عموی من نیست؟!» (۱) .

در آن هنگامه سخت آزمایش، لحظات خالص شدن بندگان خدا، لحظات جدایی حق و باطل لحظات انتخاب بهشت و جهنم،

۱- ۸۳. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶.

گناه کاری و هلاکت، دنیاطلبی و جنگ با پسر زهرا علیهاالسلام و یا مرگ با سرای بهشت جاوید، لحظاتی که من، عزیزترین مقام آفرینش را در رکاب امام خود بر عهده داشتم و خدمت گزار آنان بودم و خیمه ی حق را نگهبانی می دادم، نزدیک شدن شخصی را، از سوی سپاه دشمن دیدم، غیرتم، مجال هر کار را، از من گرفت. چه کسی جرأت نزدیک شدن به حریم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دارد؟

حر را دیدم، صدایش در گوش من بود. چهره اش را از یاد نمی بردم دلیری و شجاعت او را، زیاد شنیده بودم. مقام او را در سپاه دشمن آشنا بودم.

او خدمت امیر دل ها رسید، سلام و ادب و احترام. عرق شرم را در پیشانی او دیدم. از مولای خود، شنیده بودم که «یکی از جهادهای واجب، جهاد با نفس است که انسان، خود را از گناه باز دارد و این بزرگ ترین جهاد است.» (۱) .

«پسر یزید ریاحی» زبان گشود: «خدا مرا فدایت سازد، ای پسر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! منم همان کس که بر تو راه را بستم و سایه به سایه با تو همراه بودم؛ تا تو را در دیار پرآشوب، فرود آوردم. به آن خدایی که هیچ معبودی به حق جز او نیست، هرگز گمان نمی کردم، این مردم که منزلت تو را ندارند، با تو چنین کنند و سخن تو را نشنوند! پیش خود گفتم: باکی نیست که برخی اوامر

۱- ۸۴. تحف العقول، ص ۲۷۶.

آن ها را بشنوم، تا گمان نبرند که از فرمان شان سرپیچی نمودم و چون با تو روبه رو شوند، پیشنهاد تو را می پذیرند. به خدا سوگند! اگر می دانستم نمی پذیرند، در حق تو این چنین خطایی مرتکب نمی شدم. اینک پشیمانم و به سوی خدا توبه کنان، نزد شما آمدم تا جانم را فدایت سازم. آیا توبه ی من پذیرفته است؟

امام رحمت و محبت، آن پناه گاه مطمئن آفرینش فرمود: آری خدا توبه تو را می پذیرد و تو را می بخشد.» (۱) .

امیر لشکر عبیدالله دل بچه های فاطمه علیهاالسلام را لرزاند و راه زمین پهناور را بر آنان تنگ نمود. جسارت را تا جایی ادامه داد که امام زمان در حقش نفرین نمود: «ثکلتک امّک، ما ترید؟» (۲) مادرت به عزایت بنشیند، از ما چه می خواهی؟! چرا مانع راه آل پیغمبر علیهم السلام می شوی، چرا کودکان ما را می ترسانی، چرا حرمت امام زادگان را رعایت نمی کنی. جواب داد «اگر کسی از عرب جز تو در چنین حالی که تو در آن هستی این سخن را به من می گفت، من نیز هر که بود، نام مادرش را به عزا گرفتن، می بردم؛ ولی به خدا! من نمی توانم نام مادر تو را، جز به بهترین راهی که توانایی بر آن دارم ببرم.» (۳) .

آری چنین است مکتب حیات بخش اهل بیت سرور کائنات صلی الله علیه و آله که اگر ذره ای محبت این خاندان در دل باشد عاقبت به خیری

ص:۹۳

۱- ۸۵. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰ / الارشاد، ج ۲، ص ۹۸.

۲- ۸۶. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۷ - الارشاد. ج ۲، ص ۸۰.

۳- ۸۷. بحارالانوار، ج ۴۴. ص ۳۷۷ - الارشاد، ج ۲، ص ۸۰.

می آورد. این محبت بود که حر را از تمـام مقامات دنیوی با تمام دارایی آن، به سوی لشـکری در حال محاصـره، حرکت داد. صدای قرآن پسر رسول هدایت و رستگاری، حر را تکان داد و از دنیاپرستی جدا نمود و به صف خداپرستان رساند. او دوستی محمد و آل او صلی الله علیه و آله را در دل داشت و آن محبت کارساز شد و او را جاودانه ساخت. «من مات علی حب محمد و آل محمد مات شهیدا». (۱) .

حر در رکاب امام علیه السـلام جاودانگی را برگزیـد، رضایت خانـدان پیغمبر علیهم السـلام را انتخاب نمود. آن لحظه ای هم، که مانع حرکت کاروان حماسه شد، در نمازش به پسـر زهرا علیهماالسلام اقتدا نمود. اگر نبود آن اقتدا، جایگاه حر چنین نبود. چون نماز «بی ولا» شـمع خاموش است. ولای اهل بیت علیهم السـلام نور می باشد، هدایت در گرو این ولایت است وگرنه هر راهی بی راهه می باشد. حر بن یزید بهشت را به بهانه ای نفروخت؛ بلکه به بهای دست کشیدن از گناه و توبه کردن و پیوستن به لشکر خدا، آن را خرید.

رو به جانب دشـمن نمود و فریاد برآورد: «ای مردم کوفه! مادرتان به عزای تان بنشیند، راه نفس کشیدن را بر پسر پیغمبر بستید و از هر سو، او را محاصـره کردیـد و از رفتن به سوی زمین ها و شـهرهای پهناور خـدا، از او جلوگیری کردید؛ به گونه ای که همچون اسیری در دست شما گرفتار شده، نه می تواند سودی

ص:۹۴

۱- ۸۸. الکشاف، ج ۴، ص ۲۲۱ و ۲۲۰.

به خود رساند و نه زیانی را از خود دور سازد.

آب فراتی که یهود و نصارا و مجوس می آشامند و خوک های سیاه و سگان در آن می غلتند بر روی او و زنان و کودکان و خانـدانش بستیـد. تـا جـایی که تشـنگی، آن ها را به حال بی هوشـی درآورده. چه زشت رعایت پیغمبر صـلی الله علیه و آله را درباره فرزندانش کردید! خدا در روز تشنگی محشر شما را سیراب نکند.» (۱) .

از آموزه های مکتب اهل بیت علیهم السـلام این است که در اسلام، انسان هیچ وقت به بن بست نمی رسد؛ یعنی دین به انسان نمی گویـد تـو را نمی پـذیرم، تو گنـاه کـاری بلکه در اسـلام در هر شـرایطی توبه گنـاه کـاران پـذیرفته است، زیرا «خـدا توبه کنندگان را دوست دارد». (۲) .

توبه همـان تلاطم درونی و پشـیمانی از گناه و تصـمیم بر ترک گناه است. در مکتب امامان دین علیهم السـلام «خداونـد منتظر گناه کاران است و به آن ها سلام می گوید و گناهان ایشان را محو می کند». (۳) .

قرآن نمی فرمایـد: من فقـط تـو را می آمرزم، اگر تـوبه نمـایی؛ بلکه می فرمایـد: «علاوه بر آمرزش، نعمت و سـعادت دنیوی؛ همانند باران برای تو می ریزد». (۴) .

حر با توبه ی خود و برگشـتن به دامن سبز اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام درس آزادگی را به بشریت یاد داد و در روضه ی رضوان

ص:۹۵

۱- ۸۹. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۴.

۲- ۹۰. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۳- ۹۱. سوره انعام، آیه ۵۴.

۴- ۹۲. سوره هود، آیه ۵۲.

خداوند پاک، جاودانه گشت و سلاله پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و یادگار تمام انبیا را از خود راضی نمود و با دعای امام زمان خود، در رکاب او جان داد و (عند ربهم یرزقون) (۱) گشت.

۱- ۹۳. سوره ی آل عمران، آیه ۱۶۹.

امام عاشقان و روز عاشقی

دهم محرم سال ۶۱ هجری، کاروان اسلام مجسم در سرزمین کربلا مقابل گرگ های تشنه به خون انسانیت ایستاد. دشمنانی که کمر همت خویش را برای برچیدن احکام آسمانی بسته بودند.

صف لشکر خدا به همراهی اهل بیت علیهم السلام در مقابل دنیاپرستان فریب خورده قرار گرفته، مردم را موعظه دادم تا شاید سخنان پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله این بار اثرگذار باشد: «خدا را سپاس که دنیا را آفرید و آن را منزل فنا و نیستی قرار داد؛ که پیوسته، اهل خود را از حالی به حال دیگر درآورد. فریب خورده کسی است که فریب دنیا خورد و بدبخت کسی است که دنیا گمراهش کرد. پس فریب دنیا را نخورید.

دنیا امیدوارانش را ناامید و آزمندان خود را محروم می کند. می بینم بر امری همت گماشته اید که با آن، خدا را بر خود خشمگین سازید و توجه کریمانه ی او را از خود بازدارید و عذاب او را بر خود فرود آورید و رحمت او را از خود دور کنید. پروردگار ما، چه خوب پروردگاری است؟ و شما چه بد بندگانی هستید که به اطاعت

خدا، اقرار کردید و به پیامبرش محمد ایمان آوردید؛ آنگاه به فرزندان او هجوم آورده اید تا ایشان را بکشید.» (۱) .

اما گویا مردم جز دنیا چیزی را نمی دیدند و صدای عدالت را نمی شنیدند.

لشکریان خدا، باده نوشان دیار مستان بودند و قهقهه ی عاشقی سر می دادند تا در رکاب امام شان شرافت و انسانیت را برای بشریت معنا نمایند؛ تا دنیا شاهد زورگویی های قدرت مندان عالم نباشد، گستره خسته ی زمین از نامهربانی رنگ عدالت را به خود ببیند، شرافت انسانی بازیچه ی دست شیاطین نباشد و زندگی های بی هدف برای بشر به ارمغان آورده نشود و انسان ها سرنوشت خویش را، خود در دست گیرند.

«یاران با وفای من، سرنوشت خویش را می دانستند و آگاهانه قدم در این راه نهاده بودند. سربازان من، یقین داشتند ما بر حق هستیم و از مرگ نمی ترسیم». (۲) .

عاشورا مدافع زحمات جان فرسای ۲۳ ساله پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است، عاشوار پاک کننده ی تمام افکار وارونه جلوه دادن اسلام عزیز است. شهادت من و یاران من، هیچ لطمه ای بر اسلام وارد نکرد. این گوهر ارزشمند به این خون ها نیاز دارد. باید بعد حماسی ملت ها بیدار می شد؛ تا مردم اسیر دیگران نباشند و سرنوشت

۱- ۹۴. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶.

۲- ۹۵. الفتوح، ج ۵، ص ۷۱.

خویش را به دیگری واگذار نکنند.

از رحلت خاتم رسولان صلی الله علیه و آله تا کربلا حوادث بسیاری رخ داد که اصل اسلام را تهدید می کرد و «اول شخص عالم برای آن فتنه ها اعلان خطر نمودند و راه رهایی از آن خطرات را قرآن عزیز دانستند». همان قرآنی که (لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید) (۱) دشمنان ما نه تنها قرآن را پشت کرده بودند بلکه مفسران این نسخه ی سرنوشت ساز را، خانه نشین نمودند و وارثان زمین را آواره بیابان ها کردند. نژادپرستان بنی امیه فعالیت های مرموز را علیه اسلام عزیز هدایت می کردند و روز به روز برای براندازی این دین مقدس آماده تر می شدند. مساوات اسلامی را به طور کلی پایمال کرده، به حرام خدا دست بردند و در یک کلام هیچ قداستی برای اسلام باقی نگذاشته بودند.

در کربلای آل رسول علیهم السلام پیروزی از بستر جهاد و متن خون روییده و قیام علیه ظلم و جور برای همه ی تاریخ با رنگ زیبای خون، رنگ آمیزی شده. حماسه ی ما، آوای بلند توحید را در همهمه ی فریادها و چکاوک شمشیرها و جست و خیز نیزه ها به پهنای آفرینش سر داد و این صدا خاموش شدنی نیست؛ بلکه رنگ جاودانگی به خود گرفت.

از یک سو تمام قساوت، علیه آرمان خواهی مستضعفین عالم،

۱- ۹۶. سوره فصلت، آیه ۴۲.

با همه ی هستی خود آمده بودند؛ تا دیگر اثری از سنت کامل ترین دین انبیا الهی باقی نگذارند. اما یاران کربلای من، همه ی عشق را بر پرده ی پهن هستی به نمایش گذاشتند و عاشقانه ایفای نقش نمودند، تا زمانی که هستی هست، آفرینش را بی کربلا مفهومی نیست.

گویا از آدم تا قیام قیامت صدای دل نشین آهنگ جهاد و شهادت گوش نوازی می کند. «ابرار عالم در علیین» (۱) خاک کربلای ما را مهر نمازشان دارند. اگر کربلای آل احمد علیهم السلام نبود اکمال دین و اتمام نعمت خالق هستی در هجوم غارت گران به یغما می رفت.

ما فرزندان آن رسول هستیم که خدایش او را چنین معرفی نمود: «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رءوف رحیم)؛ «به تحقیق که شما را رسولی از خودتان آمد که ضرر و هلاکت شما را بر او گران است و او حریص است بر هدایت شما و به مؤمنین رئوف و رحیم است». (۲) .

فریاد برآوردم: ای مردم! بدبختی شماها برای ما سخت است. ما امام رحمت رأفت پروردگار برای هدایت شما هستیم؛ اما دنیا آنان را اسیر خود ساخت و چون شکاری دست و پا بسته در گرو حیله های ابلیس بودند و از آیات الهی چیزی نمی فهمیدند: (صم بکم عمی فهم لا یعقلون) (۳) .

۱- ۹۷. سوره مطففین، آیه ۱۸.

۲- ۹۸. سوره توبه. آیه ۱۲۸.

۳- ۹۹. سوره بقره، آیه ۱۷۱ - انعام، آیه ۱۸.

در مقابل جانشین بر حق رسول خاتم صلی الله علیه و آله ایستادند و برای براندازی احکام آسمانی هم قسم گشتند. تعطیلی احکام اسلام بر آل محمد دشوار بود و سخت بود برای مان این که دین، بازیچه ی دست دشمنان خدا باشد.

لذا باید فریضه ی مقدس جهاد معنا می شد تا اسلام عزیز در زیر گرد و غبار خرافه پرستی مدفون نشود. اسلام به حماسه ای جاوید نیاز داشت و من باید این حماسه را با خون خود و اهل بیت و یاران بی بدیل، رنگ آمیزی می نمودم.

آسمان شاهد حماسه ی خونین کربلا بود. همه ی هستی کربلا را نظاره گر بودند. صدای اخلاص «مدافعین غدیر» در کربلای حسین تمام آسمانیان را به وجد آورد. من بودم با علم دار لشکرم عباس محبت و وفاداری، پسر ام البنینی که جز نکویی، چیزی از او دیده نشد. نگهبان خیمه های آل رسول صلی الله علیه و آله مهربانانه و عاشقانه به اهل حرم می نگریست. بچه ها، در خیمه ها، قامت قشنگ پهلوان کربلا را می نگریستند. فریاد «العطش»، کوه غیرت عباس را به لرزه درمی آورد. نگاه در نگاه برادر داشت، تمام ادب بود. جنگنده و جسور، اسلام شناسی قهرمان، ولایت مداری شجاع، عاشقی که تمام مدت عمرش از دستورات خدا و رسول و صاحبان امر سرپیچی ننمود.

من بودم و قامت زیبای اکبر، صورت قشنگ یادگار برادر، نگاه های بی کران خواهر، دعاهای عارفانه ی پسر، قشنگ ترین سپاه

ص:۱۰۱

تاریخ به پاک ترین جا و عالی ترین مکان و متعالی ترین مقام می نگریستند. خلوص در بین لشکرم موج می زد رنگ خدایی، رزمندگان عاشق ترین لشکر هستی را، از هر رنگی جدا و این سپاه را مختص خود خدا ساخت. (یا أیتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی.) (۱) .

در صبح حماسه ی عاشقی «من خوش نداشتم آغازگر جنگ باشم» (۲) جنگ و خون ریزی در دین جدم معنا ندارد. این دین نفی هرگونه زورگویی و برتری طلبی نموده و کرامت انسان ها را برای تمام ملت ها دستور فرموده. هیچ کس حق شکستن حرمت دیگری را ندارد و مردم از حقوق مساوی برخوردارند. ملاک و معیار برتری انسان تقوای الهی می باشد (ان اکرمکم عند الله اتقاکم) (۳) .

جنگ از طرف سپاه دشمن شروع شد. یاران بی نظیر برای ربودن گوی سبقت، دست از پا نمی شناختند. مردان عاشقی که در شب عاشورا، عاشقان هستی را خجل نمودند، یاری دین خدا و همراهی پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله نهایت آرزوی شان بود. هر رزمنده ای در هنگام حرکت به سوی میدان، مکتبی از شجاعت و لیاقت، وفاداری و ولایت مداری ائمه ی دین را به یادگار می گذاشت. همه ی اخلاص در کربلا جمع بود. احسن بر این یاران! مرحبا بر این دلاور مردان! خوب دینداری نمودند.

ص:۱۰۲

۱- ۱۰۰. سوره فجر، آیه ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰.

۲- ۱۰۱. الارشاد، ج ۲، ص ۹۶.

۳- ۱۰۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

ادب یاران خدا، مانع بود که دیگر یاران از آل عصمت زودتر از آن ها وارد معرکه ی نبرد گردند. لذا عاشقانه به سوی قتلگاه پر کشیدند تا دین بر زمین نماند و «ولی خدا» تنها نشود. پرپر شدن یکایک کبوتران را دیدم، سرهای مطهرشان را به دامن گرفتم و جاودانگی را به مدافعان عزت و شرف تبریک گفتم.

بنی هاشم مولای شان را می بوییدند، به دور شمع امامت می گشتند. تنها بازمانده از پنج تن آل عبا را می دیدند و بوی آنان را از او استشمام می کردند. برایم سخت بود نگاه های زینب، آن شیر زن حماسه و شرف. قد قشنگ اکبر برای من دل ربا بود سرود شهادت یادگار برادرم، آهنگ قشنگ حماسه ی کربلا بود. در کربلای ما «فرزندم باقرالعلوم نظاره گر احوال کوفیان بود. محمدی که هم نام جدش، آن عقل کل و ختم رسل علیهم السلام بود، شمایل او چون شمایل رسول صلی الله علیه و آله بود. همان امامی که علوم عالم را می شکافت.» (۱) .

زیبا وفاداری نمودند عاشقانه جنگیدند. نوبت به علم دار وفا رسید. علم دار غیرت و مردانگی. دینداری و ولایت مداری او را تمام عرب می شناختند. پهلوانی شجاع. دارای قد و قامتی کشیده. همانند پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام فنون نظامی را، زیبا بلد بود. دشمن هرگز در میدان نبرد پشت عباس مرا ندید. او که عاشقانه می سرود:

۱- ۱۰۳. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۲۵ - روضهالواعظین، ج ۱، ص ۲۰۶.

یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لا کنت ان تکونی

هذا حسین وارد المنون

و تشربین بارد المعین

«ای نفس! بعد از حسین خوار باشی و دیگر زنده نباشی. این حسین است که بر مرگ وارد شده و حال آن که تو آب سرد و گوارا می نوشی.» (۱) .

«هنگامی که تنهایی برادر را دید» (۲) به سوی امام خود دوید و عرض کرد: «آیا اجازه میدان می دهید؟» (۳) .

گریه ام بلند شد: «یا اخی انت لوایی» (۴) برادرم! تو علمدار لشکر منی. صدای از عمق وجود امیر لشکرم شنیدم که می گفت: «سینه ام تنگ شده و از زندگی سیر شدم.» (۵) .

تنهایی فرزند زهرا علیهاالسلام بر نازنین ام البنین سخت گذشت. نگاهی به خیمه انداختم، گفتم: عباس من! «برای بچه ها مقداری آب بیاور». (۶) امر برادر که شنید طلب آب نمود، صدایی شنید که کودکان فریاد «العطش» می زنند مشک را بر شانه های غیرت نهاد و «به طرف قوم نابکار حرکت کرد»، (۷) «دشمن از هر سو به او احاطه کرده بود.» (۸) وارد شریعه شد. مشتی از آب برداشت تا رفع عطش نماید. عطش از

ص:۱۰۴

۱- ۱۰۴. مقتل مقرم، ص ۲۶۸.

۲- ۱۰۵. مقتل مقرم، ص ۲۶۷.

۳- ۱۰۶. همان مدرک.

۴- ۱۰۷. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

۵- ۱۰۸. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۱ - مقتل مقرم، ص ۲۶۷.

۶- ۱۰۹. همان مدرک.

۷- ۱۱۰. همان مدرک.

۸- ۱۱۱. همان مدرک.

پیکاری نابرابر. اما نوشیدن آب کجا! غیرت عباس کجا؟! ادب در محضر امامان دین، چشم به هم زدنی از او ترک نمی شد.

سنگینی ابزار و تجهیزات فردی، گرمای هوا، نبردی نابرابر، غریزه ی بدن با ورود در میان آبی روان و گوارا، قطعا آدمی را به خود می کشاند. اما عباس کجا و لذت های دنیا کجا؟ «تشنگی برادر و اهل بیتش را به یاد آورد»، (۱) آب را رها و عزم میدان نمود تا بیش از این فشار تنهایی آل الله را تحمل ننماید.

هر کس تیری داشت به سوی امیر عاشقی پرتاب می کرد. ناجوان مردی، ضربتی بر بازوی راست امیر وفاداری وارد نمود تا ساقی کربلای آل بتول علیهاالسلام بی دست گردد تا دست از دین برادر بردارد؛ اما پرورده ی دامن عصمت عاشقانه سرود:

والله ان قطعتموا یمینی

انی احامی ابدا عن دینی

و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین

«به خدا اگر دست راستم را ببرید، من دست از دامن حسین، امام بر حق و فرزند پیامبر امین صلی الله علیه و آله بر نمی دارم.» (۲).

غیرت پهلوان ام البنین مشک را به دندان برد و شمشیر را به دست چپ من داد. عاشقانه می جنگید تا آب را به خیمه رساند. ضربتی بر دست چپ من اصابت نمود و علم وفاداری مرا، بی دست

۱- ۱۱۲. همان مدرک.

۲- ۱۱۳. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۰ - مقتل مقرم، ص ۲۶۹.

نمود. تیری بر چشم مهربان من اصابت کرد؛ اما همه ی وفا بود. گویا هیچ ضربتی را ندیده بود. ولی در آن لحظه ای که تیر به مشک رسید دیگر امید سقای کربلا قطع گردید. دلاور من دیگر توان حرکت نداشت. صدا زد: «علیک منی السلام.» (۱) برادرم مرا دریاب.

«به خدا پشتم شکست، کمرم خم شد» (۲) بلند بلند صدا زدم: «آه برادرم! آه عباس من! آه، ای خون شفاف دل من! ای نور دیده ام! آه از بی یاوری! به خدا سوگند جدایی تو بر من، سخت و ناگوار است.» (۳) .

سر آن نازنین خود را به دامن گرفتم، ادب را تماشا می کردم، تا هنگام شهادت عباس وفا، او را دراز کشیده ندیده بودم. سخت بود برای من، افتادن علم از دست «علمدار عاشقی».

از چشمان قشنگ ماه بنی هاشم حیا می دیدم. گویا در آن دو چشمه ی غیرت و شرف نوشته بود: (برادرم! مرا به سوی خیمه ها، نبر) پسر ام البنین، دامن کوثر هستی را لمس نمود، رضایت آن یگانه دخت عصمت را کسب نمود، خوب وفاداری کرد، زیبا و عاشقانه، امام شناس بود. در شناخت جانشینان رسول صلی الله علیه و آله چیزی کم نگذاشت. او همه ی وفا بود و تمام ادب در او خلاصه می شد.

۱- ۱۱۴. همان مدرک.

۲- ۱۱۵. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۲ - ج ۵۸، ص ۲۳۳.

۳- ۱۱۶. معالی سبطین، ج ۱، ص ۴۴۰ به نقل از موسوعه کلمات امام حسین علیه السلام.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹